



سلسله انتشارات نجف آباد

۱۵۱

ظہور تیمور

تألیف

عباس اقبال آشتیانی

بکوشن:

میر هاشم محدث



سلسلہ اقتضارات انجمن آثار ملی

۱۵۱

ظہور تیمور

تألیف

عباس اقبال آشتیانی

بکوشور :

میر ہاشم محلث

بسمه تعالیٰ
سرآغاز

بنام آفرید گار جهان و جهانیان و درودبی کران بر پیامبر
بزرگ اسلام حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ودودمان او، در پرتو عنایات حضرت ولیٰ عصر صاحب الزمان
حجّة بن الحسن العسكري عجل اللہ تعالیٰ فرجه کتاب
«ظہور تیمور» تأثیف شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی در
عرض استفاده پژوهشگران و علاقمندان قرار داده می‌شود.

مرحوم اقبال برآن بوده که کتاب مفصلی همانند تاریخ
مغول درباره تیمور و شرح اوضاع ایران درآن روزگار به رشته تحریر
درآورد. وی کار خود را شروع نمود ولی متأسفانه موقق به اتمام آن
نشد.

از آنجا که تأثیفات و تحقیقات مرحوم اقبال همه قابل
استناد و مورد توجه دانشمندان و اهل تحقیق است انجمن آثار ملی
پیشنهاد آقای میرهاشم محدث دایر برچاپ این کتاب را جزء
سلسله انتشارات خود استقبال نموده به تصویب رساند.

همچنین این انجمن امیدوار است بتواند چون گذشته در
راه احیای آثار فرهنگی و ادبی و مذهبی و تاریخی ایران منشأ اثر
باشد.

بمنته و کرمه
انجمن آثار ملی

فهرست مسند رجات

پیشگفتار

فصل اول :

۱۰	ظهور امیر قیمود اوضاع سیاسی ایران مقارن استیلای تیمور
۱۶	اوضاع ماوراءالنهر مقارن ظهور تیمور
۲۰	اصل و نسب امیر تیمور
۲۹	امیر حسین و امیر تیمور
۳۲	سرانجام کار امیر حسین قزغنى
۳۷	یورش سه ساله
۴۲	تسخیر اصفهان و فارس در ۷۸۹
۴۶	کشمکش بین تیمور و تو قوش

فصل دوم :

وقایع ایام سلطنت تیمور از بدوجلوس تا یورش پنج ساله ۵۰

۵۱	لشکر کشیهای تیمور به خوارزم
۵۷	لشکر کشی امیر تیمور به مغولستان و دشت قبچاق
۶۰	لشکر کشی اول امیر تیمور به خراسان
۶۶	لشکر کشی دوم تیمور به خراسان
۶۹	تسخیر استرا باد و مازندران

پیش گفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

دفتری را که اینک در پیش رو داردید شروع جلد دوم «تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت» است از استاد فقید عباس اقبال آشتیانی.

مؤلف این اثر تصمیم داشته تاریخ ایران را از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت در چهار جلد به شرح زیر بنویسد:

جلد اول: تاریخ مغول.

جلد دوم: تاریخ ایام تیموری و مقدمات تشکیل دولت صفویه.

جلد سوم: صفویه و افشاریه.

جلد چهارم: زندیه و قاجاریه.

نخستین قسمت آن در سال ۱۳۱۲ در زمان حیات مؤلف بنام «تاریخ مغول» چاپ شد و کتاب حاضر شروع مجلد دوم می باشد و چون کتاب هنوز کامل نشده بوده بنابراین مرحوم اقبال هنوز نامی بر آن ننهاده بود و نام «ظهور تیمور» نامی است که از طرف نویسنده این سطور بر آن گذاشته شده است.

* * *

مسوده این اثر به خط خود مؤلف در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است و را قم این سطور بتوسط فهرست نسخه های خطی فارسی آقای احمد منزوی بوجود آن پی برد و علاقمند به خواندن آن شد. پس از مطالعه که آن را برای چاپ مفید دید بدقت رونویس نموده و برای چاپ آماده ساخت. چنانکه یادشده این اثر شروع تألیف استاد مزبور در تاریخ تیمور می باشد که معلوم نیست. بچه علت تألیف آن را به انجام نرسانده است و همان طور که ملاحظه می شود از تولد تیمور آغاز شده به حوادث سال ۷۸۷ ختم می گردد و از آنجا که تیمور در سال ۸۰۷ درگذشته بنابراین، وقایع و سوانح بیست سال آخر زندگی وی را فاقد است.

در این کتاب نیز مانند تاریخ مغول. آن مرحوم هراسمی را بار اول با اعراب کامل نوشته، از این روی کار برای خواننده بسیار آسان شده است. این جانب در چاپ کتاب، املای کلمات را تغییر نداده و آنها را بهمان صورت که مؤلف نوشته رونویس نموده ام.

در پاورقی‌های صفحات این دفتر، هر کجا به مجلد اول اشاره شده مقصود تاریخ مغول است.

قسمتی از مطالبی که در پائین صفحات آمده از مؤلف است ولی چون این جانب توضیح برخی موارد را برای سهولت کار خوانندگان لازم دانستم لهذا در پاورقی اضافه نمودم. برای توضیح لغات ترکی و مغولی موجود در کتاب از لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین کمک گرفتم و نیز سعی کردم تا آنجا که مقدور است اسمی شهرها و مناطق جغرافیائی را که در متن کتاب آمده در پاورقی صفحات بشناسانم. بهرحال مطالبی را که به کتاب افزودم همه را در پاورقی و درین دو قلاب قرار داده‌ام.

وظیفه خود میدانم از جناب آقای مهندس منوچهر سالور رئیس ارجمند هیئت مدیره آثار ملی و همه اعضای محترم هیئت رئیسه آن انجمن سپاسگزاری نمایم.

میرهاشم محدث

تهران. خردادماه ۱۳۹۰

فصل اول
ظهور امیر تیمور

اوضاع سیاسی ایران مقارن استیلای تیمور:

امیر تیمور گورکانی بسال ۷۳۶ یعنی در همان سالی که سلطان ابوسعید خان بهادر فوت گردید تولد یافته و در رمضان سنه ۷۷۱ (سال جلوس ملک غیاث الدین بن حسین کرت و سال یازدهم سلطنت شاه شجاع مظفری و ایام امارت اتابک نصرة الدین احمدلر و سال چهاردهم امارت سلطان شیخ او یس جلایر و سال پنجم امارت خواجه نجم الدین علی سربداری) درامر فرمانروائی مطلق العنان شده واولوس^۱ جفتای ماوراء النهر را از همه جهت تحت قدرت و نفوذ خود آورده و بسال ۷۸۲ شروع بلشکرکشی با ایران کرده است.

مقارن سال ۷۸۲ که ابتدای لشکرکشی تیمور با ایران است قسمتهای مختلفه این مملکت بشرحی که در مجلد اول این کتاب مذکور شده^۲ در دست سلسله‌های چند میگشت و امرای این سلسله‌ها یعنی ایلکانیان یا آل جلایر، آل مظفر، و اتابکان لرستان، و آل کرت، و سربداران و طغاتیمور یه هیچکدام قدرتی چندان نداشتند تا بتوانند در مقابل جهانگیر قهاری مثل تیمور مقاومت کنند بخصوص که بین ایشان نیز دائمًا ناشره جدال و نفاق مشتعل بود. از طرفی بین آل مظفر و آل جلایر صفاتی وجود نداشت و شاه شجاع که در سال ۷۶۵ بواسطه مددی که سلطان او یس جلایر بشاه محمود مظفری برادر او کرده بود از شیراز رانده شده بود بعد از فتح شیراز در ۷۶۷ همه وقت کینه آل جلایر را در دل داشت و مدعیان ایشان را تقویت میکرد

[۱] - اولوس *ulus* یا *ولیع* قبیله و طایفه و جماعت - خاندان و دوده وایل (فرهنگ معین) و مجموع فرزندان واقربا و کسانی را که از تیره یک خان یا شاهزاده معمولی بوده اروغ او و طایفه و رعایا و مردم مطیع تحت اوامر اورا اولوس او می‌گفتند تاریخ مغول ص ۸۵].

[۲] - تاریخ مغول ص ۳۶۵ چاپ انتشارات امیرکبیر.

چنانکه امیرولی — از امیرزادگان طغاتیموریه — را که بعداز کشته شدن طغاتیمورخان برججان استیلا یافته و بحدود ری نیز تاخته بود دردشمنی با سلطان او یس جلایر تأیید نمود و او یس در ۷۷۲ ری را از امیرولی گرفته بیکی از امرای خود یعنی عادل آقا سپرد. سلطان او یس در سال ۷۷۶ — یعنی شش سال قبل از حمله تیمور بایران — مُرد و پسرش سلطان حسین جای او را گرفت.

سلطان حسین جلایر در سال ۷۷۷ گرفتار حمله شاه شجاع به تبر یز شد، شاه شجاع برآن شهر استیلا یافت ولی بعلت طغیان شاه یحیی مجبور بمراجعت بفارس گردید.

در ایام سلطنت سلطان حسین، ترکمانان قراقویونلو بسر کردگی قرامحمد و بیرام خواجه برادرش در حدود جنوب در یاچه وان (بحیره خلاط) وحوالی سنجار^۳ و موش و موصل قدرت بسیار پیدا کردند و بر عده‌ای از قلاع اطراف یورتهای^۴ خود استیلا یافتند و با اینکه سلطان حسین یک بار نیز برایشان مستولی شد و قرامحمد را بدادن خراج مجبور ساخت بازشوکت این طایفه از ترکمانان از میان نرفت بلکه روز بروز رو با فرایش گذاشت.

دراواخر سلطنت سلطان حسین، عادل آقا از او رنجید و در اردوکشی که بخوزستان کرده بود از آنجا یاران سلطان حسین را ترک گفته عازم سلطانیه^۵ گردید و مقارن یورش تیمور بایران در سلطانیه

[۳] — سنجار در قدیم شهری بود از نواحی الجزیره و بین آن و موصل سه روز راه بود اکنون فضائی است در عراق (سوای موصل) (فرهنگ فارسی معین) به نقل از لغت نامه دهخدا.

[۴] — یورت = پُرت: آرامگاه و منزل و مقام و جای توقف و مسکن (ناظم الاطباء) به نقل از لغت نامه دهخدا.

[۵] — سلطانیه: نام یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان زنجان، و طرفین راه آهن و شوسته زنجان به قزوین واقع و هوای آن سردسیر است. چمن بزرگ آن که فعلاً چندان اهمیت ندارد درازمنه قدیم مهم و مشهور بوده است (فرهنگ جغرافیائی ایران. ج ۲) به نقل از لغت نامه دهخدا.

جهت خود دستگاه امارتی ترتیب داد و در این تاریخ امیرولی نیز بر بعضی از قلاع ری مسلط بود.

عادل آقا یک سال قبل از حرکت بخوزستان یعنی در ۷۸۱ بیاری سلطان حسین جلایر از سلطانیه بتعریض ممالک متعلق به آل مظفر پرداخت ولی شاه شجاع او را بر سر جای خود نشاند و سلطانیه را از او گرفت اما برگناهانش قلم عفو کشید و بشیراز مراجعت نمود. کرمان و فارس و اصفهان و بلاد لرنشین در این تاریخ در دست آل مظفر بود و شاه شجاع بر جگام مظفری این ولایات ریاست و برتری داشت و او که چهار سال بعد از یورش اول تیمور با ایران فوت کرد در موقع مرگ خود ممالک خویش را باین ترتیب بین شاهزادگان خاندان مظفری تقسیم نمود: فارس سهم زین العابدین، اصفهان نصیب ابویزید، کرمان قسمت سلطان احمد مظفری، و بلاد لرنشین تحت فرمان شاه منصور قرارداده شد و شاه شجاع دو مراسله نیز در سفارش پسران خویش مقارن ایام وفات خود به سلطان احمد جلایر و امیر تیمور نوشته و در ۷۸۶ رحلت کرد.

این بود حال آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و بلاد لرنشین یعنی ایران غربی و مرکزی و جنوبی. گیلان و مازندران وضع خاصی داشت که ضمن لشکر کشیهای تیمور با ایران بشرح احوال آنها خواهیم پرداخت.

اما ایران شرقی تحت حکومت سه سلسله بود که مشهورترین آنها سلسله آل کرت است که هرات کرسی و مرکز قلمرو حکومتی ایشان محسوب میشد. از این سلسله اخیر کسی که مقارن پیچیدن صیت شهرت تیمور در اطراف بر ممالک کرت امارت داشت ملک غیاث الدین بن ملک معزالدین حسین بود که در ۷۷۱ جای پدر را گرفته بود و این ملک غیاث الدین بهیچوجه کفایت و لیاقت پدر خود را

نداشت و کسی نبود که بتواند با لشکرکش قلدری مثل تیمور دم همسری بزند.

قسمت شمالی خراسان و ناحیه جرجان در دست سربداران و طغاتیمور یه بود و پس از آنکه خواجه یحیی کرتابی در ۷۵۴ طغاتیمورخان را کشت اگرچه جرجان بدست سربدار یه افتاد ولی امیرولی مذکور در ۷۶۱ سربداران را از جرجان راند و خود بنام پسر طغاتیمور برآن ناحیه مستولی گردید.

ما بین ملوک ستی کرت هرات و سربداران که خود را مرقچ دین شیعه میدانستند بر سر تصرف خراسان رقابت و خصوصیت پیوسته باقی بود و اگرچه سربداران در ابتدای کار در خراسان به پیش رفته ای خوب نایل آمدند و امید آن میرفت که بتأسیس سلسله مقتدری در این سرزمین قادر آیند ولی شکستی که براثر واقعه «زاوه»^۶ در تاریخ ۱۳ صفر ۷۴۳ از دست ملک معزالدین کرت خوردند بنیان دولت سربداری را هست کرد^۷ و هنگامی که امیرتیمور به تسخیر بلاد مختلفه ماوراء النهر استغال داشت در نتیجه این واقعه ستی که ممکن بود بدست سربداران در خراسان در مقابل لشکر یان ترک او ایجاد شود درهم شکست و ملک معزالدین کرت هم که باین فتح موفق گردید نتوانست خراسان را تحت اداره خود بگیرد و گرفتار امیر قزغن والی ماوراء النهر شد و غور یان، برادرش ملک باقر را در مقابل او علم کردند و کوکب ملک و دولت معزالدین روز بروز رو بتراجع نهاد و

[۶- زاوہ: نام شهری بوده است به خراسان و بعد از آن که قطب الدین حیدر ترک از ترکستان بیامد و در آنجا متزل گزیده و به جوار رحمت ایزدرسیده در آنجا مدفون شده بُه تربت حیدر یه مشهور و موسوم شده (آندراج)].

[۷- حبیب السیر چاپ خیام ج ۳ ص ۳۶۰ و ۳۲۲. البته در حبیب السیر تاریخ این واقعه ۷۴۲ ذکر شده است].

سلسله ملوک کرت رو به ضعف و انحطاط رفت تا در عهد پسرش غیاث الدین اساس آن بکلی آزمود فرور یخت.

از مختصر شرحی که در باب اوضاع ایران مقارن حمله لشکر یان تیموری باین مملکت دادیم. بخوبی معلوم میشود که سراسر این سرزمین وسیع پس از برچیده شدن بساط دولت ابوسعید بهادرخان در چنگ جنگهای داخلی و نفاق و کشمکشهای سلسله های کوچکی که از نبودن یک حکومت مقتدر ثابت استفاده کرده و چند روزی برای خود دستگاه امارتی ترتیب داده بودند گرفتار بود و در میان امرای این سلسله های کوچک نیز از قضا یک نفر مرد کاری کافی که لایق پایداری میدان نبرد امیر تیمور باشد وجود نداشت.

بعلاوه مردم ایران هم در مدت نیم قرنی که از فوت ابوسعید خان گذشته بود بر اثر همین انقلابات داخلی وقتل و غارت های پی در پی و ظلم و جور عمال امرا بکلی از پا درآمده بودند و اختلافات مذهبی نیز مابین مردم هر قسمت با فسمت دیگر شدت داشت و هیچگونه قدرتی یا ایمان و عقیده ای که بتواند عامه اهالی ایران و یا لااقل اکثر ایشان را ببا یکدیگر متحد نگاه دارد و پای مقاومت آنان را در مقابل سیل خطری که از خارج در کارپیش آمدن بود استوار کند در میان نبود بلکه از میان این امرا و سرکشان که در مقهور کردن مدعیان خود بهر وسیله تشبیث می جستند چند تن نیز خود را در پناه قاربت روزافزون تیمور کشیدند و بهانه ای جهت مداخله بدست آن امیر لشکر کش داده بلا را بدست خویش با ایران متوجه ساختند چنانکه شاه شجاع بر اثر نوشتن مراسله ای به تیمور در سپردن فرزندان خود باو، در حقیقت اورا وصی و ناظر امور ملکی خویش قرارداد و تیمور بهمین عنوان در سال ۷۸۹ باصفهان حرکت نمود و خواجه علی مؤید سربداری که ابتدا مغلوب ملک غیاث الدین بن ملک معزال الدین کرت و بعد گرفتار امیر

ولی شده بود با امیر تیمور توسل جست و تیمور را در سال ۷۸۲ بخراسان آورد و ملک غیاث الدین کرت که پدرش ملک معز الدین تا حدی تبعیت امیر قزغن را قبول کرده بود چون از حضور در قور یلتای^۸ انتخاب تیمور به زمامداری ماوراءالنهر ابا نمود، تیمور بسال ۷۸۳ بسرکوبی او عازم هرات گردید.

باین ترتیب می‌بینیم که بهانه لشکرکشی امیر تیمور با ایران شرقی و مرکزی در سال‌های ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۹ دعوت خواجه علی مؤید سربداری از او و آبای ملک غیاث الدین از عمل به سیره پدر خود در اجرای احکام تبعیت نسبت بحاکم ماوراءالنهر و توصیه شاه شجاع اولاد خود را به امیر تیمور بود و چون تیمور در نتیجه این لشکرکشیها بر خراسان و هرات و فارس و کرمان و عراق استیلا یافت عملیات سفّاکانه و رفتارهای بی خردانه سلطان احمد جلایر و حرکات ناشایست و نفاقهای داخلی امرای طبرستان بهانه‌های دیگری شد برای آن دلاوری باک، که آذربایجان و عراق عرب و طبرستان را نیز به سهولت زیر ستم ستوران لشکر یان خود بگیرد و سراسر ممالک وسیعه ایلخانان را مطیع و مستخر خویش سازد.

[۸- قور یلتای Yoriltay : اجتماعی عظیم از عموم شاهزادگان و ارکان مملکت که در موقع تعیین و نصب یکی از اعضای خاندان سلطنتی به سلطنت یا امری مهم منعقد می‌کرده‌اند، شورای بزرگ].

اوپصاع ماوراء التهر مقارن ظهور تیمور

در تقسیم ممالک چنگیزی چنانکه در مجلد اول این کتاب مسطور است^۹ حکومت ممالک ماوراء التهر و قسمتی از خوارزم و بلاد اویغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا کنار شط سند سهم پیغتای گردید و جفتای که ضمناً از طرف پدر مأموریت اجرا و پر عایت اصول یاسای چنگیزی را نیز داشت با وجود آنکه او گتای از او خردسال تر بود هیچگاه از حکم برادر سر نمی پیچید و مدام العمر مقام قاآنی^{۱۰} او را بر خود والوس خویش تصدیق میکرد و بدستیاری امیر فراجار نویان بُرلاس که پنجم پدر امیرتیمور گورکانی است ممالک فوق را تحت اداره خود داشت.

اولاد جفتای که سلسله ایشان را خانان جفتائی یا الوس جفتای میگویند مدت ۱۳۶ سال (از ۶۲۴ تا ۷۶۰) بر ماوراء التهر و قسمتی از خوارزم و کاشغر وغیره حکومت داشتند و سلسله ایشان در سال ۷۶۰ دستخوش هرج و مرج گردید و بالاخره امیرتیمور در سال ۷۷۱ آنرا بکلی برانداخت.

خانان الوس جفتای قریب سی نفر بودند و از ایشان دو نفر از خاندان اوگتای هستند که تصادفاً به خانی الوس جفتای رسیده‌اند. بقیه نیز چندان ذکر مهمی در تاریخ ندارند و جز بعضی حملاتی که از طرف بعضی از آنان بحدود ممالک ایلخانان ایران از طرف حدود خراسان یا دربند بعمل آمده^{۱۱} و منازعات داخلی با یکدیگر دوره سلطنت بالتبه ممتدا ایشان واقعه مهمی ندارد.

از خانان الوس جفتای، بُراق خان (۶۶۳-۶۶۸) که با

[۹]- تاریخ مغول ص ۱۰۹.]

[۱۰]- قآن *Yaan* : بمعنی شاهنشاه.]

[۱۱]- رجوع کنید به جلد اول صفحات ۲۰۵ و ۲۶۱ و ۳۳۰ وغیره.

ابا قاخان ایلخان ایران معاصر بود و وزارت ش را مسعودبیک برادر محمود یلوچ داشت دو سال بعد از جلوس یعنی در سال ۶۶۵ قبول اسلام کرد و لقب غیاث الدین اختیار نمود و او اول کسی است از شاهزادگان معتبر مغول که بدین اسلام گردویده است.

چون رعایای مغول خانان جفتای با وجود حشر با مسلمین هنوز چندان استعداد قبول اسلام نیافته بودند اکثر ایشان این عمل براق خان را نپسندیدند و از آن جماعت آنها هم که به تبعیت خان خود اسلام آورده بودند چون او مرد به کیش سابق برگشتند.

یکی از جانشینان براق خان که ترمسیرین خان (۷۲۷-۷۲۲) نام داشت بدین اسلام گردوید و این بار بخلاف سابق اکثر اولوس جفتای به آئین محمدی درآمدند و از این تاریخ بعد مذهب رسمی خانان ماوراء النهر و مغولان مقیم آن سرزمین که از عهد وزارت مسعودبیک و خانی براق خان به اسلام متماطل شده بودند رسماً کیش مسلمانی گردید.

در عهد خانی قزان سلطان خان که در ۷۳۳ سه سال قبل از فوت سلطان ابوسعید بهادرخان به کرسی خانی اولوس جفتای رسید چون او مردی ظلم پیشه و سفّاک بود امیری از اعاظم طایفة بُرلاس بنام امیر قزغن بدستیاری جمعی از اشراف اولوس جفتای برخان متبع خود یاغی شد و قزان سلطان در سال ۷۴۶ به سرکوبی یاغیان شتافت و ابتدا غالب گردید ولی امیر قزغن پس از اندک مدتی از شکستگی حال سپاهیان قزان سلطان اطلاع یافته بر سر ایشان تاخت و قزان را در همان سال ۷۴۶ بقتل آورد. بعد از این واقعه امیر قزغن یکی از نوادگان اوگتاوی را که دانشمند چه نام داشت بخانی اولوس جفتای برگزید و چون دو سال از آن تاریخ گذشت او را کشت و دیگری را که از شاهزادگان اولوس جفتای بود بنام بیان قلی^{۱۲} مقام خانی داد (۷۴۹).

^{۱۲}. - یا «بیان قلی».

در عهد خانی بیان قلی یعنی در تاریخ ۷۶۰ شوهرخواه امیرقزغن بربادرزن خود که قدرت و شهرت بسیار در ماوراء التهر و ایران و توران پیدا کرده بود شورید و در شکارگاه او را کشت و خود بطرف قندز(قندوز) گریخت و زمام امور ماوراء التهر و اختیار کارهای بیان قلی در دست امیرعبدالله پسر امیرقزغن قرار گرفت و او چون نسبت به زوجه بیان قلی طمع کرده بود بیان قلی را بسال ۷۶۰ کشت و تیمورشاه از نوادگان برآق خان را به خانی برداشت.

در عهد اقتدار امیرعبدالله و تیمورشاه رؤسای دو قبیله از قبایل ماوراء التهر یعنی امیر حاجی بُرلاس از نوادگان فراجارنویان سابق الذکر و امیر بیان سُلُدُوز طریق عصیان پیش گرفتند و امیرعبدالله و تیمورشاه هردو را کشتند و بر سمرقند استیلا یافتند. امیر بیان بزودی غالب بلاد ماوراء التهر را تحت امر خود آورد و در حقیقت مقام خانان اولوس جفتای را گرفت اما چون مردی سلیم النفس و بی آزار بود و غالب ایام خود را نیز به عیش و نوش میگذراند امراهی سرکش ماوراء التهر و توران هر یکی در ناحیه‌ای سر بطغیان برداشتند و اختلال کلی در کارهای این قسمت از ممالک چنگیزی که قریب یکصد و سی سال بود تحت امریک سلسله قرار داشت راه یافت از آن جمله امیر حاجی بُرلاس در ناحیه کِش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجای بوگای سُلُدُوز در بلخ و محمدخواجه در شپران^{۱۳} علم خودسری برآفرانستند و امیرحسین پسر امیر مسلاعی برادرزاده امیرعبدالله و نواده امیرقزغن و امیر خضریسُرُی نیز با لشکر یان خود پیوسته بتعرض بلاد مختلفه می‌پرداختند.

[۱۳] - شپران، شبورغان، شیرغان: شهری قدیم و آبادان و پر جمیعت نزدیک بلخ بریک یا دوروز راه از آن و از شهرهای مهم خراسان قدیم و بر سر راه بلخ به مرود فرار داشته است در ناحیه کوهستانی (سفرنامه ناصرخسرو به تصحیح دکتر محمد دیرسیاقی)].

آوازه پیش آمد این انقلابات و اختلالات که از بعد از قتل امیر قزغن روی کرده بود بتدریج با اطراف نیز رسید و تغلق تمور^{۱۴} پادشاه مغول اولوس جفتای در مشرق توران یعنی حدود کاشغر^{۱۵} که از نوادگان برراق خان و از اولوس جفتای بود در سال ۷۶۱ بطرف ماوراءالنهر لشکر کشید و غالب سرکشان را سرجای خود نشاند و از جانب خویش برآن بلاد حاکم و داروغه تعیین نمود و به مملکت خود برگشت ولی پس از مراجعت او مجدداً هرج و مرچ رو کرد و مردم در کشمکش مابین حکام و امرا صدمات بسیار دیدند. تغلق تمور بار دیگر در سال ۷۶۳ لشکر به ماوراءالنهر آورد و این دفعه امیر بیان سلدوز و امیر بایزید جلایر را کشت والیاس خواجه پسر خویش را بر ماوراءالنهر حکومت داد و این الیاس خواجه را به تفصیلی که بعد خواهیم دید در سال ۷۶۵ امیر تیمور گورکانی و امیرحسین نواده امیر قزغن از ماوراءالنهر بیرون کردند و سراسر این ناحیه از این تاریخ بعد دستخوش اغراض و میدان کشمکش این دو امیر ترک تزاد تازه نفس یعنی امیر تیمور گورکانی و امیرحسین قزغنی بر لاس گردید و چیزی طول نکشید که امیرحسین نیز از میان رفت و کلیه ماوراءالنهر و توران، امیر تیمور را مصقی و مسخر شد.

۱۴— یا «تغلق تمور».

۱۵— این قسمت از ممالک اولوس جفتای را چون حد فاصل بین ماوراءالنهر و چین بود به مغولی «چته» یعنی حدود می گفتند و تغلق تمور و جانشیان او به «پادشاھان چته» معروفند.

اصل و نسب امیر تیمور:

تیمور پسر امیر ترغای است و نسب او را مورخین به خاندان اجداد چنگیز رسانده‌اند. پدر پنجم او امیر قراجارنو یان چنانکه دیدیم وزارت جفتای را داشت. جدش امیر برگل پدر امیر ترغای که سردار سپاه بود از این عمل دست برداشته در حدود شهر کش (شهر سبز حالیه در جنوب سمرقند) بر سر راه بین این شهر و بلخ) مقیم شد و خاندان او از این زمان بعد در ناحیه کش اقامت گزیدند.

تیمور به تاریخ ۲۵ شعبان سال ۷۳۶ قریب پنج ماه بعد از فوت سلطان ابوسعید بهادرخان در قریه خواجه ایلغار از قرای کش تولد یافت و ایام خردی و جوانی را غالباً در میان طایفه برالس که اقربای اجدادی او بودند بسر میبرد و به آداب شکار و سواری و تیراندازی که اشتغال عمده ایلات بیابان گرد جنگجو است آشنائی پیدا میکرد تا سواری ماهر و تیراندازی دلیر شد و چون همتی بلند داشت روز بروز مراتب زیاده خواهی و جاه طلبی اور و بافزایش میگذاشت.

جد تیمور یعنی امیر برگل نسبت بطایفه صلحاء و فقرا اظهار کمال اخلاص مینمود و این حال یعنی اظهار ارادت باین طایفه در خانواده او باقی ماند و تیمور نیز از همان اوان حال نسبت بزهاد و پیران سلسله فقر اخلاص میورزید و غالباً بخدمت ایشان میرسید و طلب همت میکرد و با بزرگزادگان قبایل ماوراء التهر خلطه و آمیزش داشت و در میان ایشان جهت خود رفقا و دوستانی فراهم میکرد و چون مردی زیرک و کاردان بود با طی این مقدمات جهت انجام مقاصد خود تهیه اسباب می‌نمود.

تیمور نیز مثل غالب بدويان راهزن که بعدها براثر تغلب و تسلط بر یاست و سلطنت رسیده‌اند در ابتدای جوانی با رفقای

معدودی که داشت بدستبرد و دزدی روزگار میگذاشت و غالباً هرچه را که از این رهگذر وصل میکرد با همدستان خود میخورد و یا صرف نگاهداری ایشان می نمود و چون کریم و بخشندۀ و مهمان نواز بود بتدریج بر عدد همدستان او افزوده میشد و تیمور با این عده بتعزض کاروانیان می پرداخت و بهمین کیفیت تا مدتی راههای ماوراء التهر و آسایش مردم عابر و تاجر را در خطر انداخت.

اوایل زندگانی امیرتیمور درست روشن نیست چه در این ایام او نیز مثل اکثر رؤسای کم اهمیت قبایل ماوراء التهر بگذراندن معیشتی از نوع معیشت رؤسای ایلات که غالب اوقاتشان بدستبرد و غارت و نقل و انتقال قبیله و اولوس خود از محلی به محل دیگر بطلب چراخور میگذرد سرمیکرده و چندان حیثیت و اعتباری نداشته است که کسی وقایع زندگانی او را در ضبط آورد و مورخین معاصر او یا فرزندانش نیز بعدها چندان ببسط مقال در این خصوص نپرداخته و شاید هم نخواسته اند متعزض ذکر دستبردها و غارت‌های آن دوره از زندگانی تیمور شوند. وقایع تاریخی مربوط به امیرتیمور از سال ۷۶۲ بعد معلوم و مرتب است.

در سال ۷۶۱ چنانکه سابقاً نیز اشاره کردیم امیرعبدالله پسر امیرقرزغن، بیانقلی را کشت و امرای اولوس غربی جغتائی چون برجان خود اندیشه ناک شده بودند بر او شور یبدند و از ایشان امیر حاجی براس — که نسبش در قراچارنویان به امیرتیمور می‌پیوست — و امیر بیان سلدوز بالاخره او را بقتل رساندند و امیر بیان در امر فرمانروائی ماوراء التهر مستقل گردید و امیر حاجی هم بر ناحیه کش که قلمرو و طایفه براس بود بلا منازع تسلط یافت و امیرحسین نبیره قرغن نیز سرگردان میگشت و در صدد بدست آوردن حکومت جد خود بود در حالی که خجند را هم امیر بایزید جلایر و نواحی اند —

خود^{۱۶} و شپرغان را اولجا یتو بوغای سلدوز در تصرف خود آورده بودند و امیر خضریسوری نیز با طایفه‌ای ادعای حکومت بر قسمتی را داشت.

در سال ۷۶۲ تغلق تمورخان پادشاه قسمت شرقی ممالک اولوس جفتای آشتفتگی اوضاع ماوراء التهر و فترتی را که پس از قتل امیر قزغن در آن دیار پیدا شده بود موقعی مناسب، جهت مداخله در امور آنجا دیده با لشکری عظیم از حدود بنا کت^{۱۷} و آب خجند که سرحد بین دو قسمت شرقی و غربی ممالک اولوس جفتای بود گذشت و داخل ماوراء التهر شد. امیر بایزید در مقابل قدرت تغلق تمورخان سر اطاعت پیش آورد ولی امیر حاجی به خراسان گریخت و امیر تیمور نیز با او بود.

تیمور از خراسان به ماوراء التهر برگشت و خود را بامرای تغلق تمورخان نزدیک نمود و بتوسط ایشان در دستگاه آن پادشاه راه یافت. تغلق تمورخان حکومت ناحیه کش یعنی شهر سبز را که ارثاً در دست طایفه برا لاس بود به امیر تیمور سپرد و چون تغلق تمور بمراجعت بملکت اصلی مجبور گردید و امرايش نیز در نگاهداشتن ماوراء التهر از خود بی لیاقتی نشان دادند تغلق تمورخان سراسر خطه ماوراء التهر را از ساحل جیحون تا سمرقند به امیر تیمور سپرد و این امر که در سال ۷۶۲ اتفاق افتاد ابتدای طلوع کوکب اقبال امیر گور کانی است.

امیر حسین قرغنی که از کشته شدن عم خود بدست امیر بیان

[۱۶] – اندخود: شهری است کوچک در قسمت شمالی افغانستان میان بلخ و مرو بر کار بیابان نزدیک شبورغان (فرهنگ فارسی معین، اعلام) به نقل از لغت‌نامه دهخدا].

[۱۷] – بنا کت: شهرکی است بر لب رو دخشت (به ماوراء التهر از ناحیت چاج) خرم و آبادان (حدود العالم) و قصبه‌ای است به فرغانه که آن را بنا کت نیز خوانند و سپس نام شاهرخیه بدو داده اند (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). به نقل از لغت‌نامه دهخدا].

سلدوز غمگین و در صدد کشیدن انتقام و بدست آوردن قلمرو جد خود بود از امیرتیمور و امیرخضر و امیربایزید کمک طلبید و بدستیاری ایشان امیربیان را بطرف بدخشان منهزم ساخت و بتصویب امرای مزبور بفرمان نفرمائی ماوراء النهر نشست و در این موقع امیر حاجی نیز از خراسان برگشته پیش امیربایزید رفت. امیرحسین در سمرقند مستقر شد و سایر امرا نیز هر کدام بقلمر و طایفه خود مراجعت نمودند از آنجمله امیرتیمور هم به کش مستقر اجدادی خویش برگشت و چون امیرحسین خواهر خود یعنی دختر امیر مسلمی را که اولجای ترکان نام داشت بزوجیت به تیمورداد او را از این تاریخ بعد تیمور گورکان (یعنی تیمور داماد امیرحسین) خواندند.

امرای گردنش فوق با وجود اختیار امیرحسین بفرمان نفرمائی کامل ماوراء النهر باز دست از رقابت با یکدیگر برنداشتند و بمنازعه باهم پرداختند چنانکه امیربایزید و امیر حاجی بقصد امیرخضر برخاستند و امیرتیمور جانب امیرخضر را گرفت ولی از همراهان امیرتیمور جماعتی از طایفة براس او راه کرده پیش امیر حاجی رفته و چون خضر بر امیرتیمور بدگمان شد تیمور هم متوجه امیر حاجی گردید و متحدین، خضر را شکست دادند اما کمی بعد امیربایزید قصد امیرتیمور کرد و تیمور در یافته بطرف جیحون گریخت ولی به نصیحت و پیغام امیر حاجی در ترمذ^{۱۸} ماند و بار دیگر احوال ماوراء النهر دوچار اغتشاش و اختلال گردید.

در سال ۷۶۳ تغلق تمورخان نوبتی دیگر بقصد رفع آشوب ماوراء النهر لشکر باین سرزمین کشید. امیربایزید و امیربیان فرمان

[۱۸] — ترمذ یا ترمذ: نام شهری است مشهور به خراسان از جمله ولایات چغانیان از بلاد ماوراء النهر که قاعده ولایات چغانیان و حاکم نشین آن بلاد است (انجمن آرا) (آندراج) به نقل از لغت نامه دهدزا].

اورا گردن نهادند و امیر حاجی و امیر تیمور هم باردوی او رفتند. تغلق تمور امیر بایزید جلاییر را کشت اما امیر حاجی برلاس از ترس گریخت و در این سفر نیز تمور با او بود. تیمور این بار هم از امیر حاجی جدا شده باردوی تغلق تمور آمد و مثل بار اول بحکومت ناحیه کش منصوب گردید. تغلق تمور، امیر حسین را مغلوب کرد و امیر بیان را کشت و پادشاهی ماوراء النهر را به پسر خود الیاس خواجه واگذاشته امیری از امراهی خود را نیز معاونت او داد. و به کاشغر برگشت.

امراهی الیاس خواجه راه ظلم پیش گرفتند و امیر تیمور که دیدن این احوال را نمیتوانست بعلوه میخواست خود حاکم بالاستقلال ماوراء النهر باشد پیش امیر حسین که متواری بود رفت و به همراه او و از راه صحرای خوارزم بطرف خیوه^{۱۹} حرکت کرد ولی در آنجا حکمران خیوه مصمم دستگیر کردن او و امیر حسین گردید و ایشان بر یگزار خوارزم گریختند و از آن راه پس از تحمل صدمات بسیار با سه کس بسرحد خراسان رسیدند.

حدود ابیورد و ماخان (از مضافات مرعشی هجان) و یک قسمت از شمال خراسان در این تاریخ در دست ترکمانانی بود که فرماندهی ایشان را علی بیک جونی قربانی پسر ارغونشاه داشت و ارغونشاه همان کسی است که از طرف طغای تیمورخان در مشهد حکومت داشت و بالاخره اورا وجیه الدین مسعود سربداری در سال

^{۲۰} منتقل رساند.

[۱۹] - خیوه: شهری است از جمهوری شوروی ازبکستان که در سال ۱۹۵۶ میلادی ۱۵۴۰۰ تن جمعیت داشته است و در ناحیه خوارزم نزدیک بیابان قراقرم بفاصله ۴۰ کیلومتری غرب آمودریا و ۳۲ کیلومتری جنوب غربی ایستگاه راه آهن اورگنج قرار دارد (دائرة المعارف فارسی) به نقل از لغت نامه دهخدا].

۲۰ - رجوع کنید به مجلد اول ص ۴۶۸ - ۴۵۰.

ترکمانان جونی قربانی، امیرتیمور و امیرحسین را دستگیر کرده بمالحان برندند و ایشان را مدتی در بند نگاه داشتند و پس از دو ماه بند و حبس رها کردند. پس از خلاص از حبس امیرحسین عازم حدود گرم‌سیر سیستان و امیرتیمور متوجه ولايت اصلی خود گردید. امیرتیمور مدتی را در حدود بخارا و سمرقند و کش در گمنامی بسر میبرد و چون بودن او در ماوراءالنهر مکشوف گردید. بخراسان برگشت و بخدمت ملک معزالدین حسین کرت رسید.

در این ایام که مقارن سال ۷۶۳ بود تغلق تمورخان که بار دیگر بر ماوراءالنهر دست یافته بود کسی را پیش ملک حسین کرت فرستاد و از او امیرحسین قرغنی را خواست. ملک حسین امیرحسین را بیکی از قلاع سیستان فرستاد و به تغلق تمور پیغام داد که امیرحسین در حبس مرده است. امیرحسین از سیستان به قندھار گریخت و امیرتیمور نیز در آنجا باوپیوست.

امیرحسین و امیرتیمور از قندھار بسیستان آمدند و والی سیستان از ایشان دردفع دشمنی که او را پیدا شده بود استمداد جست. امیرتیمور و امیرحسین و یاران ایشان دشمن والی سیستان را سرکوبی کردند ولی در قید مکر او افتادند چه والی مزبور جماعتی از لشکر یان خود را بر سر راه تیمور و امیرحسین فرستاد و بین طرفین جنگی سخت درگرفت و در این گیرودار بود که امیرتیمور چند زخم برداشت از جمله پاشنه پا و شانه دست راست او مجروح شد و دو انگشت آخرین از دست او ساقط گردید و پای راستش نیز از پاشنه چنان صدمه دید که مدام عمر می‌لنگید و بهمین علت است که او را تیمورلنگ خوانده‌اند.^{۲۱}

ابن عربشاه مؤلف کتاب عجائب المقدور فی اخبار تیمور در

باب مجروح شدن تیمور چنین مینویسد:

«تیمور با چندتن از یاران خود از سمرقند بیرون آمد و پس از زدن کاروانی داخل خراسان گردید و مدتی را در حدود اپیورد و ماخان بدستبرد و غارتگری سرمیکرد. در این ایام موقعی با همدستان خود بسیستان افتاد. تیمور برای دستبرد و تهیه قوتی جهت سلاح جمع داشت. حصاری شد و از گله گوسفندانی که در آنجا بود سری زبود. چو پان او را دید و در عقبش تاخت و دو تیر بقصد او انداخت تیری از آن بر شانه تیمور نشست و تیر دیگر پاشنه پای او را سخت صدمه زد».

و کلاویو^{۲۲} سفیر پادشاه اسپانیا بدر بار تیمور که شخصاً او را دیده و با او معاصر بوده در این باب چنین مینویسد:

«تیمور در موقع غارت سیستان قریب پانصد سوار با خود داشت. شبی که با یاران خود بدستبرد گله‌ای رفته بودند مردم سیستان جمماً بر سر ایشان تاختند و جمعیت کثیری از همدستان تیمور را کشتنند. اسب او را صدمه زدند و پای راست و یک دستش را نیز مجروح کردند و بر اثر این ضربت انگشت او یعنی انگشت کوچک و انگشت پهلوی آن ساقط شد».

صاحب ظفرنامه یعنی شرف الدین علی یزدی فقط اشاره به مجروح شدن دست تیمور میکند و مؤلف مطلع السعدین بدون تصریح میگوید که امیر تیمور چند زخم برداشت اما حبیب السیر مصريح است براینکه در این واقعه تیری بر دست وزخمی بر پای تیمور رسید. بهرحال در اینکه در حادثه سیستان چنانکه از بیان ابن عربشاه و

کلا و یوبرمی آید دست و پای امیرتیمور هردو صدمه یافتد شبهه‌ای نیست و قَرْمَانی صاحب کتاب اخبارالدّول صریحاً امیرتیمور را «أَغْرَجَ الْيَمِينَ» می‌نامد و ابن عربشاه او را بهمین مناسبت ناقص ماندن دو عضواز اعضای رئیسه‌یک طرف بدن «نصف آدمی» میخواند.

پس از آنکه جراحات امیرتیمور التیام یافت او با امیرحسین در باب تسخیر مملکت از دست رفته مشورت کرده پس از جمع آوری یاران و سپاهیانی عازم حدود دره گز حالیه شدند و در ترمذ بر جمعی از مخالفین که از طرفداران نایب الیاس خواجه پسر تغلق تمور فرمانفرمای ماوراءالنهر بودند غلبه کردند و از آنجا از طریق بلخ خود را بيدخشان رساندند و امرای آن ناحیه را مطیع ساخته زد و خورد کنان خود را به حوالی شهر کش مقر خانیادگی تیمور رساندند و داروغه شهر را که از جانب الیاس خواجه بود مغلوب کردند و در این تاریخ الیاس خواجه در چهار فرسخی شهر کش اقامت داشت (۷۶۳).

در موقع رسیدن تیمور و امیرحسین بناییه کش خبر رسید که تغلق تمورخان پادشاه قسمت شرقی ممالک اولوس جفتای فوت کرده و چندتن از امرای او برای بردازه الیاس خواجه برای ضبط مقام سلطنت بخدمت او آمدند و این خبر در دل اتباع تیمور و امیرحسین قوتی دمید و ایشان بر الیاس خواجه حمله برداشتند و اورا مغلوب و منهزم ساختند و بر سمرقند کرسی ماوراءالنهر دست یافته یکی از شاهزادگان خاندان جفتای را بنام کابلشاه پادشاه خواندند و در حقیقت خود زمام فرمانفرمایی ماوراءالنهر را بدست گرفتند (۷۶۳).

در بهار سال ۷۶۵ الیاس خواجه بخيال کشیدن انتقام شکستی که از دست امیرتیمور و امیرحسین خورده بود لشکر بماوراءالنهر آورده از آب خجند گذشت. امیرتیمور و امیرحسین با

لشکر یان خود بجلوی او شتافتند و در کنار یکی از شعب جیحون مابین دو شهر تاشکند و چیناس (بر کنار سیحون و سر راه فرغانه بتاشکند) اردوزدند. قبل از شروع جنگ بارانی سخت بارید و بر اثر رطوبت کمانها و نیزه‌ها و شمشیرهای سپاهیان تیمور و امیرحسین صدمه دید و اسبان ایشان نیز در گل ولای از حرکت بازماندند. امیرتیمور و امیرحسین در ظرف دور روز هرچه کوشیدند حریف قشون الیاس خواجه نشدند و عاقبت شکست یافته منهزم‌ماً از جیحون گذشتند و در حدود بلخ اقامت اختیار نمودند و الیاس خواجه متعاقب این جنگ که به جنگ لای معروف شده بار دیگر بر ماوراء التهر استیلا یافت و اتباع او دست تعدی بقتل و غارت و ظلم و جور نسبت بمردم آن دیار دراز کردند.

مردم سمرقند که طعم صدمات لشکر یان مغول تغلق تمورخان و الیاس خواجه را چشیده بودند در صدد دفاع از خود برآمدند و یکی از دانشمندان شهر ایشان بنام مولا نازاده که مردی خطیب و دیندار بود سرکردگی اهل سمرقند را بر عهده گرفت و بمدد چند تن دیگر از غیرتمندان شهر راه و رسم سربداران را پیش کشیده بر ضد مغولان قیام کرد. عameه مردم سمرقند شهر را سنگر و دروازه‌ها را بر روی سپاهیان الیاس خواجه بستند و بسختی ورشادت تمام در مقابل مهاجمین مقاومت بخرج دادند و مهاجمین چون در میان ستورانشان وبا افتاد منهزم شده سمرقند را رها کردند و جماعت سربداران آن شهر شهرت و اهمیتی بهم رساندند ولی از عهده اداره امور بر نیامدند و هرج و مرج در کارها بروز نمود.

امیرتیمور بعد از شنیدن این خبر به مراهی امیرحسین بطرف ماوراء التهر شتافت و از بین راه، این دو امیر مراسلاتی بسربداران شهر نوشتند و خلعتها و احکام و فرمانهای چندی نیز جهت رؤسای

ایشان فرستادند تا توجه آن جماعت را جلب کنند و راهی برای نفوذ و مداخله خود بازنمایند.

امیرتیمور مصلحت چنان دید که غفله بسمرقند نرود و بوسیله توجه کردن بسمت قرشی (نخشب قدیم) و کشن، سربداران را خام کنند چنانکه اوزمستان را در همین حدود گذراند و امیرحسین نیز در حوالی جیحون ماند و چنین قرار گذاشتند که در بهار از دو طرف سمرقند را مورد حمله و تعریض قرار دهند و سربداران نیز با ظهار ملاطفات تیمور و امیرحسین سرگرم شده هدایائی پیش ایشان فرستادند.

در بهار سال ۷۶۶ امیرتیمور از طرف کشن و قرشی و امیرحسین از سمت بدخشان بطرف سمرقند حرکت کردند و پس از ملحق شدن اردوهای طرفین بیکدیگر بسهولت بر سمرقند دست یافتند و رؤسای سربداران را جز مولانا زاده کشتند و ماوراء النهر بار دیگر بدست امیرحسین و امیرتیمور افتاد.

امیرحسین و امیرتیمور

امیرتیمور و امیرحسین که از بد و کروفر در ماوراء النهر و زد و خورد با مخالفین یار و یاور یکدیگر بودند و همه وقت از جانب تیمور نسبت با امیر شرایط احترام و خدمت گزاری مرعی و ملحوظ میشد از تاریخ غلبه بر سربداران و استیلای مجدد بر سمرقند باهم نقار و کدورت پیدا کردند و اگرچه بهانه این امر بظاهر لئامت وزر پرستی امیرحسین و تحملی مالی فراوان بر عهده امراهی لشکری خویش از جمله تیمور بود ولی در حقیقت تیمور ملک و فرمانروائی را بالاستقلال جهت خود میخواست و منتظر ظهور بهانه و پیش آمد

حادثه‌ای بود که خود را باین منظور نایل سازد ولی عقل و تدبیر چنان مقتضی بود که در آن موقع بیکبارگی از امیرحسین نبرد و هنگامیکه هنوز دشمنانی قوی در بین بودند و پای استپلا و تسلط او نیز چندان استوار نشده بود علناً سر بطغیان برندارد. این بود که به بهانه اجازه زیارت بیت الله ناراضی بودن خود را از ادامه خدمتگزاری در زیر فرمان امیرحسین باو واضح کرد اما امیرحسین او را استمالت نمود و مجدداً بحکومت کش روانه اش ساخت.

بعداز حرکت تیمور جمعی از امرا به امیرحسین کاغذی نوشتند و تیمور را نسبت باو عاصی قلمداد کردند و امیرحسین در صدد محاکمه تیمور برآمد و در همین اثنا بود که اولجای ترکان آغا زوجه امیرتیمور و خواهر امیرحسین نیز وفات یافت و رشتہ قرابت سببی هم که این دو امیر را بیکدیگر متصل میداشت مقطوع شد و کار نقار بین اثنین بالا گرفت.

در سال ۷۶۷ امیرتیمور بجنگ با امیرحسین لشکر کشید. امیرحسین دو بار سفرائی پیش تیمور فرستاد و باو پیغام داد که دست از نزاع بردارد و بملاقات او بیاید و بقرآن سوگند خورد که نسبت باو خیانت نورزد اما چون امیرتیمور پس از حصول این اطمینان بعزم ملاقات امیرحسین حرکت کرد جمعی از یاران امیرحسین بتحریک او بر سر تیمور ریختند و تیمور گریخته خود را به ماخان و سرحد خراسان رساند، امیرتیمور چند ماه در حدود ماخان بدستبرد بقوافل و جمع یاران وقت خود را صرف کرد و چون عدد کسان او به دویست و چهل و سه رسید عازم قرشی شد و بر قلعه آن شهر دست یافته امیرموسى حکمران آنجا را با همین همراهیان قلیل و بروز شجاعت مغلوب ساخت سپس بر بدخشان و بخارا نیز استپلا یافت ولی همین که سپاهیان امیرحسین بجلوگیری او آمدند تاب مقاومت در خود ندیده

به مانحان برگشت. در مانحان بار دیگر امیرتیمور اتباعی دور خود جمع کرد و بواسطه پیوستن جمعی از لشکر یان و امرای سابق بخدمتش، باز صورت کارش رونقی یافت و بهمین استظهار بسمت سمرقند در حرکت آمد.

امیرحسین بجلوگیری امیرتیمور شتافت ولی قبل از آنکه جنگی جدی بین او و تیمور درگیرد چون مقدمه سپاهیانش در مقابلة با سپاهیان تیموری مغلوب شدند و خبر رسیدن لشکر مغول از سمت مشرق نیز رسید امیرحسین در بهار سال ۷۶۹ بتوسط علمای تاشکند و خجند، تیمور را به مصالحه خواند و بالآخره هم دو امیر بوساطت علمای یکدیگر صلح کردند و تیمور به کشن رفت.

بعداز عقد این مصالحه امیرحسین برای سرکوبی امرای بدخشان عازم این حدود شد و ملک حسین کرت هم جماعتی از سپاهیان خود را برای تعرض بسپاهیان امیرحسین بحوالی بلخ و شپرغان فرستاد. امیرتیمور به یاری امیرحسین از جیحون گذشت و قبل از وصول او کسان ملک حسین کرت بهرات بازگشتنده و تیمور در قندز به امیرحسین پیوست و دو امیر مددتی را بعيش و خوشی در آن حدود بودند و امیرحسین در ضمن به تعمیر قلعه هندوان از قلاع بلخ پرداخت و غرض او از این کار این بود که این شهر را کرسی اقامت و مقتر حکومت خود قرار دهد و در همانجا مقیم شود.

در این اثنا خبر وصول لشکر مغول بماوراء النهر رسید. امیرحسین تیمور را بجلوی ایشان فرستاد و چون مغولان برگشتند تیمور برای سرکوبی امرای بدخشان که بار دیگر علم طغیان برافراشته بودند باین ناحیه مراجعت نمود.

در سالی سرای امیرتیمور شنید که بعضی از امرای امیرحسین که قصد قیام بر مخدوم خود را داشته اند مكتوبی به تیمور نوشته و او را

به یاری خویش خوانده‌اند و آن مکتوب بدست امیرحسین افتاده، هرقدر از امیرحسین خواست که آن مکتوب را باوبنمایاند امیرحسین اصل موضوع را منکر شد و همین قصه بار دیگر صفائی بین دو امیر را مکدر ساخت و امیر تیمور بعنوان سرکوبی بعضی یاغیان از پیش امیرحسین رفت و در ناحیه کش مقیم شد.

[سرانجام کار امیرحسین قرغنی]

در سال ۷۷۱ امیرحسین امرداد که جماعتی از امرا و طرفداران تیمور را از کش به بلخ هجرت دهنده و خواهر او را نیز به بهانه‌ای نزد خود طلبید و بحرکاتی دست زد که معرف سوء‌ظن او نسبت به تیمور بود. تیمور هم این بار دیگر علناً بر ضد امیرحسین قیام کرد و طایفه‌ای از امرای اولوس جفتای را که از او نفور و مکدر شده بودند با خود یار ساخت و از کش بطرف بلخ در حرکت آمد.

در رسیدن اردوی تیمور به رود جیحون علیا امرای بدخشان و حاکم قندز که از جانب امیرحسین در این مقام بود و جماعتی دیگر از امرای او، بخدمت تیمور پیوستند و پشت امیر گورکانی کاملاً قوی شد و تیمور به مشورت امرا سیور غتمیش پسر دانشمندچه را که از خاندان اوگتای بود به خانی اولوس جفتای ماوراء التهر اختیار نمود و در بیرون شهر بلخ برای مقاتله و مقابله با سپاهیان امیرحسین صفات آرائی کرد.

امیرحسین در حصار هندوان متحصن شد ولی کمی بعد دید که از عهدۀ تیمور برنمی‌آید بهمین نظر باوپیغام داد که حاضر است از فرمانروائی و ریاست دست بردارد بشرط آنکه تیمور باو بجان امان دهد. تیمور این ملتمنس را پذیرفت و امرداد که کسی متعرض امیرحسین نشد تا او بهرجا که خواهد بود. امیرحسین از قلعه هندوان

بزیر آمد و کسان خود را مرخص نموده ببالای مناره مسجد جامعه کهنه بلخ گریخت تا در آنجا پنهان شود. تیمور از کیفیت آن امر استحضار یافت و او را دستگیر کرد و اگرچه نوشته اند که تیمور او را بخشود و رها نمود ولی جماعتی از امراهی او از عقب بر سر امیرحسین تاختند و نبیزه امیرقرغن را در ماه رمضان سال ۷۷۱ با دوپرس و خانی را که آلت دست خود کرده بود همگی را کشتند و ماوراء التهر از این تاریخ بعد بلا منازع مسخر و مطیع امیرتیمور گردید.

دوپسر دیگر امیرحسین به هند گریختند و در آنجا مردند و زنان حرم و خزاین و دفاین او بچنگ امیرتیمور افتاد و تیمور همه را بین سران سپاهی خود تقسیم نمود از آن جمله چهار زوجه از زوجات متعدد او را در حرم خود نگاه داشت و پس از ویران کردن قلعه هندوان بتاریخ چهارشنبه دوازدهم رمضان ۷۷۱ در بلخ از امرا و بزرگان و علمای قوریل تائی تشکیل داد و رسماً بسلطنت ماوراء التهر منصوب شد و از بلخ راه سمرقند پای تخت این مملکت را پیش گرفت و این ابتدای استقلال امیرتیمور گورکانی است:

«فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیرحسین نشود تا به طرف خواهد برود اما امیرحسین بر این سخن اعتماد ننمود و میان خوف و رجا با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمد و نوکران را به مهمی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت. چون صبح صادق رسم غمّازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسبی گم کرده بود^{۲۳} در طلب گم گشته خویش هر طرف میگشت بخاطر گذرانید که مناسب

آن است که بر بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب از دور
احتیاط نمایم شاید که اسب بنظر من درآید باین خیال روی
بالای مناره آورده امیرحسین را آنجا دید و بشناخت.
امیرحسین که در ایام رفاهیت هرگز مشتی گندم بر یان به
پهلوانی نمیداد در آن محل از خوف سر، کفى مروارید غلطان
در دست آن شخص نهاد و او را به مواعید نیکوامیدوار کرد و در
کتمان سرخویش مبالغه بجای آورد. هیهات! هیهات! شتری
تنومند بر زبرکوه الوند چسان پنهان ماند و آتش سرکش را بر
بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب گرداند؟ بعضی از
مخادیم واجب التّعظیم در این محل این بیت را نوشته اند و
الحق بغایت نیکورفته اند:
بس مناره اشترا و دوفغان برآرد
که نهان شدم من اینجا ممکنید آشکار!

القصه آن شخص چون از مناره پائین آمد فی الحال
بآستان حضرت صاحب قران عالیشان دو یده کیفیت بعرض
رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیرحسین مأمور شده
روی بطرف مناره آوردن. امیرحسین چون دید که گروهی از
پیاده و سواربه اشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از
بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزید و بنابر آنکه
گرگ اجل دست در گریان جانش زده بود اند کی از دامان
جامه اش بیرون ماند و طلبکاران بالای مناره شتافته و او را
نیافته مراجعت کردند و پی بشکاف دیوار مسجد بردنده و
امیرحسین را که سر بخدمت دار او اسکندر فرونمی آورد دست
و گردن بسته ببارگاه صاحب قران جم جاه آوردن. کدام سر
که بر آن آستان خاک نشد.

امیرتیمور گورکان را چون چشم بر امیرحسین افتاد روی بامرا آورده گفت من از مقام ریختن خون او گذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته، و موکلان امیرحسین را از مجلس بیرون برده، کیخسرو آغاز اضطراب کرد و عرضه داشت نمود که امیرحسین را بمن می باید سپرد تا به قصاص برادر خود کیقباد بکشم. امیرتیمور گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحب قران ظفر قرین را یاد آیام استاد و مصاحب امیرحسین آمد و رقت فرموده قطرات عَبرات بر رخساره مبارکش روان شد.

امیر اولجایتو آپردى که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود گریه آن حضرت را امارت نجات امیرحسین از گرداب بلا تصوّر کرد و بگوشة چشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان غرض مرد کار دیده را در یافته و از عقب سر امیرحسین شتافته باستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشتہ حیات او را به مقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن متر فارغ ساختند.

کدام دوحة اقبال سر بچرخ کشید که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کرانه ادفلک تاج سروری برسر که بندهاده بر دست و پای او نفگند
و پسران امیرحسین، خان سعید^{۲۴} و نور وزسلطان با خانی که دست نشان او بود همان روز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر، جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه سفر آخرت گردیدند و چریک منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیرحسین را با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آن حضرت سرای ملک خانم دختر

قزان سلطان و الوس آغا دختر امیر سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضری سوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سوچ قتلق آغا دختر ترمه شیرین خان را به بهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا بزنده حشم عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را به امیر جاکو و دیگر قمایان^{۲۵} و دختران امیر حسین را به ازدواج امرا و مقر بان نامزد فرمود. و این واقعه عظمی در ماه رمضان سنۀ احدی و سبعین و سبعماهیه بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحب قران گیتی ستان و یران گردید».

از حبیب السیرج ۳ جزوۀ ثالث مقایسه شود با
ظفرنامۀ شرف الدین علی یزدی ص ۲۰۴-۲۰۷

[۲۵] — قمای = قومای: کنیز، رن مملوکه].

یورش سه ساله (۷۸۸-۷۹۰)

بعد از مراجعت امیر تیمور، عادل آقا قلعه سلطانی را تعمیر کرده جهت خود قریب دو هزار سوار جنگی نیز تهیه دید و سلطان احمد جلایر که او را از آنجا رانده بود از استیلای مجدد او بینماک شده از بغداد به تبریز آمد و امیر سنتای از امرای خود را با امیر ولی که پس از فرار از گیلان در او جان آذربایجان بخدمت او رسیده بود بسلطانیه فرستاد تا مگر به نصیحت یا حیله، عادل آقا را در اطاعت سلطان احمد بیاورند. اما در این موقع سلطان احمد سخت مریض شد و خبر مرگ او نیز با طراف پیچید و عادل آقا جری شده دعوت امیر ولی و امیر سنتای را نپذیرفت و مخصوصاً چون امیر ولی که خیال تسخیر ولایات از دست رفته خود را داشت او را به اتحاد و حمله بخاک خراسان خواند. عادل آقا او را در این خیال خام تخطئه کرده زیربار تکالیف او نرفت و بین سپاهیان عادل آقا و همراهیان امیر ولی و سنتای در اطراف سلطانیه نزاع در گرفت ولی هیچکدام نتیجه‌ای بدست نیاوردند.

در این موقع سلطان احمد برای اصلاح مزاج از تبریز ببغداد رفت و کسی را پیش سنتای و امیر ولی فرستاد و پیغام داد که اگر عادل آقا تسليم نمی‌شود سنتای به محاصره سلطانیه مشغول باشد و امیر ولی بحکومت تبریز باین صورت مراجعت کند. چون عادل آقا امر سلطان احمد را نپذیرفت امیر ولی به تبریز آمد و سنتای هم هرچه کوشید نتوانست سلطانیه را مسخر کند و چون شنید که اوضاع آذربایجان بعلت هجوم لشکر یان توکتمش خان قرین اغتشاش و اختلال شده محاصره سلطانیه را رها کرد و به تبریز برگشت.

توقتمش خان با سلطان احمد جلایر مناسبات دوستانه داشت و پیوسته سفرای ایشان در رفت و آمد [بود] ند. یکی از سفرای توقتمش که ببغداد بخدمت سلطان احمد میرفت از دربند اوضاع ایران وفتح استراباد و فرار امیرولی و بودن تیمور را در ری با او اطلاع داد که موقع برای تاختن با ایران مناسب است. مخصوصاً چون در رسیدن ببغداد از سلطان نیز بعلتی رنجید توقتمش را به لشکرکشی تحریک کرد. توقتمش خان از طریق دربند به تبریز آمد و امیرولی پس از مختصر مقاومتی تبریز را رها کرده به خلخال گریخت و سپاهیان سفّاک توقتمش به غلبه به تبریز ریختند و از قتل و غارت و بی ناموسی فروگذار نکرده پس از اندکی اقامت در زمستان بدشت قبچاق برگشتند.

امیر تیمور که در این موقع زمستان را به قشلاق در اطراف بخارا میگذراند از این واقعه خبردار شد و مصمم گردید که بار دیگر بایران لشکر کشد و سرکشانی را که هنوز در بعضی از نواحی سر تسلیم فرود نیاورده بودند سرکوبی کرده کاملاً این مملکت را مطیع و مسخر خود سازد و بهمین نیت در سال ۷۸۸ از جیحون گذشته بایران آمد و سه سال در ولایات مختلفه این مملکت مشغول جنگ و قتل و کر و فر بود. این لشکرکشی سه ساله امیر تیمور را معاصرین او یورش سه ساله خوانده اند.

قبل از حرکت تیمور از ماوراء النهر، عادل آقا که بكمک سپاهیان میرانشاه مخالفین خود را در سلطانیه برانداخته بود به مدان رفت و آنجا را نیز مسخر کرده با امرای تیموری که در ری بودند بقصد فتح تبریز به آذربایجان شتافت و کسان سلطان احمد جلایر را مغلوب

ساخته در گرمرود^{۲۶} با امیر محمود خلخالی که امیرولی را پناه داده بود پیغام فرستاد و امیرولی را از او خواست. امیر محمود هم نسبت به امیرولی خیانت ورزیده او را پیش امراه تیموری فرستاد و ایشان او را کشته سرش را به نیشابور پیش میرانشاه فرستادند.

عادل آقا و محمد سلطانشاه در ۷۸۸ به تبریز وارد شدند و عادل آقا به ترمیم خرابیهای لشکر توقتمش پرداخته چندی نیز در اوجان اقامت کرد و امیرستانی را که از بغداد بدفع او آمده بود مغلوب و منهزم ساخت.

امیر تیمور به عجله از ماوراء التهر بخراسان و از آنجا به فیروزکوه مازندران آمد و سید کمال الدین قوامی بحضور او آمده پسر خود سید غیاث الدین را ملتزم رکاب امیر کرد و از فیروزکوه بقصد تنبیه ملک عزالدین (۸۰۴-۷۵۰) از امراه لر کوچک که چند سال پیش قافله حجاج بیت الله را غارت کرده بود عازم بلاد لرنشین شد. ابتدا خرمآباد را بباد غارت داد و در همین واقعه بود که خواجه علی مؤید سربداری تیری خورده هلاک شد و سلسله سربداری بقتل او خاتمه یافت.^{۲۷}

امیر تیمور ملک عزالدین را اسیر کرد و در همین سفر عادل آقا و محمد سلطانشاه نیز بخدمت امیر تیمور رسیدند و چون خبر رسید که سلطان احمد جلایر از بغداد عازم تبریز شده امیر تیمور ابتدا میرانشاه را به آذر بایجان فرستاد و متعاقب پسر خود نیز بصوب تبریز حرکت کرد. سلطان احمد پس از دو هفته اقامت در تبریز از راه نج giovان ببغداد برگشت و تیمور به تبریز وارد شد و چند روز پس از ورود،

[۲۶- گرمرود: در جنوب سراب در آذربایجان واقع شده و رود قرانقواز آن می‌گذرد (جغرافیای غرب ایران، دکتر کریمی ص ۳۹) به نقل از لغت‌نامه دهخدا].

۲۷- ج ۱ ص ۴۷۷.

عادل آقا را به شکایت محمد سلطانشاه مقيّد کرد و اندک مدتی بعد او را کشت.

اميرتيمور تابستان سال ۷۸۸ را در تبريز گذراند و آخر تابستان از راه نخجوان داخل ارمنستان شد و پس از تسخیر حصار قارص بگرجستان تاخت و تفليس را بحمله گرفت و برباگرات^{۲۸} (بقراط) پادشاه آنجا دست یافته او را اسیر نمود ولی چون باگرات بدعوت اميرتيمور قبول اسلام نمود ممالک سابقه او را با و برگرداند و عازم شروان شد.

پادشاه شروان در اين ثار يخ شيخ ابراهيم (۷۸۴-۸۲۰) بود و شيخ ابراهيم از همان سلاله قدیم شروانشاهیان است و او از بعد از پدر خود هوشنگ (۷۷۴-۷۸۴) این مقام را داشت و جدش کاووس همان کسی است که با سلطان معزالدین اویس برس تصرف ولايات شروان و گشتاسفی کشمکشها کرد^{۲۹}.

شيخ ابراهيم شروانشاه با هدايا و تحف بسيار بخدمت تيمور شتافت و خود را در سلک بندگان فاتح گورکانی آورده مورد مرحمت و نوازش او قرار یافت.

«و در اين وقت والي شروانات اميرشيخ ابراهيم که به فخامت قدر و نباخت ذكر و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک زمان ممتاز بود به ارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبوديت و خدمتکاري بر ميان اخلاص و هفاداري بسته از راه انقياد و متابعت بدرگاه اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساط بوسى که مقصد اقصاي سلاطين روزگار بود

در یافته پیشکش‌های لایق و تقوز^{۳۰}‌های موافق بعْز عرض رسانید واز جمله لطایف که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که درهنگام عرض تقوز که از هرنوع نفایس و تبرکات نُه نه می‌کشید هشت مملوک زرخ رید به محل عرض رسانید و خود درمیان ایشان استاده تقوز بنفس خود تمام کرد.^{۳۱} صورت اخلاص او درنظر حضرت صاحب قرآن موقع قبول و ارتضا یافت و او را بتریت و نوازش خسروانه سرافراز گردانیده تمام ممالک شروان با توابع ولواحق باوارزانی داشت و بمیامن آن تربیت شروانشاه روزگار شد».

(ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی ص ۴۰۹)

در اوایل بهار سال ۷۸۹ توقتمش خان باردیگر لشکر به ارمان آذربایجان فرستاد امیر تیمور شیخ علی بهادر و امیر ایکوتیمور از امراء خود را ابتدا، و بعد میرانشاه پسر خود را بجلوی لشکر یان توقتمش روانه داشت. ایشان سپاهیان توقتمش را بدر بند عقب زدند و اسرای بسیار گرفته بخدمت تیمور فرستادند. امیر تیمور همگی ایشان را خلعت داده پیش توقتمش برگرداند و بتوسط ایشان حقوق سابق خود را نسبت باو یاد آور شده او را بترک مخالفت نخواند.

بعد از فتح آذربایجان امیر تیمور بطرف در یاچه گوگچه^{۳۲} و وان لشکر کشید و قلعه آنچه نخجوان و حصارهای بایزید و ارزنه آروم و ارزنجان^{۳۳} را گرفت و میرانشاه را به تعقیب قرامحمد

۳۰— ظاهراً مقصود پیشکش‌ها و تحفه‌هایی است که آنها را نه بعرض میرسانند بمناسبت احترام عدد نه در پیش مغول.

۳۱— گویند بجهت تیمور برسیل پیشکش موزه‌ای دردست داشت که صورت خود را در نعل آن موزه با نام خود در آن کشیده و نوشته بود.

[۳۲— در یاچه گوگچه: در یاچه‌ای در آذربایجان و ارمنستان (نزهه القلوب) به نقل از لغت نامه دهخدا].

[۳۳— ارزنجان: این شهر در ارمنستان ترکیه در کنار قره سو است. به نقل از لغت نامه دهخدا].

ترکمان آق قو یونلو مأمور نمود و میرانشاه با امرای دیگر اموال و خیام ترکمانان آق قو یونلو را غارت کردند و قرامحمد گر یخت سپس تیمور وان را نیز پس از ۲۷ روز محاصره فتح نمود و بقصد تسخیر اصفهان و فارس به آذربایجان برگشت و در ضمن خوی و سلماس و اورمیه را هم تحت اطاعت خود آورد.

تسخیر اصفهان و فارس در ۷۸۹

بشرحی که در مجلد اول این کتاب نوشته ایم و سابقاً نیز گوشزد کردیم^{۳۴} شاه شجاع قبل از فوت خود مراسله ای به امیرتیمور نوشته ووصایت فرزندان خود را با واگذاشت. امیرتیمور بموجب همین توصیه و بمناسبت وصلتی که نواذه او پیرمحمد را با دختر او یس بن شاه شجاع وصل شده بود در سال ۷۸۸ قاصدی به شیراز پیش سلطان زین العابدین جانشین و پسرشاه شجاع فرستاد و او را بموجب وصیت پدر بخدمت خود طلبید. زین العابدین به پیغام امیرتیمور اعتنای نکرد و ایلچی او راه رخصت مراجعت نداد. امیرتیمور از این حرکت خشمناک شده از راه همدان و گلپایگان قصد اصفهان کرد و در ۷۸۹ به نزدیکی آن شهر فرود آمد. علماء و بزرگان اصفهان باستقبال او رفتند و امان خواستند و تعهد کردند که مالی بعنوان تحصیل امان تسلیم کنند. تیمور این تقاضا را پذیرفت و امیر محمد سلطانشاه را با یکی دیگر از امرای خویش بداخل شهر به تحویل آن مال مأمور یت داد. مأمورین در تحصیل مال نسبت بمردم اصفهان تعدی و تشدّد بسیار کردند و متعرض عرض و ناموس ایشان میشدند و این امر پیمانه صبر اهالی اصفهان را لبریز نموده بشورش قیام کردند و محضلان و گماشتگان امرای تیموری [را] به

سخت‌ترین وجهی کشتند و غوغای عظیمی در اصفهان بر پا شد. و این حال مقارن غروب آفتاب بود. امیرتیمور همان موقع برآن شهر حمله برد و تا فردا روز شورش که بقولی آخر شوال و بقولی دوشنبه ششم ذی‌العقة سال ۷۸۹ بود با شورشیان می‌جنگید و چون بشهر ورود کرد حکم قتل عام داد و امر کرد که ۷۰/۰۰۰ سراز کشتگان جمع آورده تحویل دهند و چون سرها را تحویل او دادند حکم کرد که از سرها «مناره‌ها» و «کل توده‌ها» بسازند و مأمورین همین کار را کردند چنان‌که در نصف حصار شهر اصفهان بیست و هشت مناره در ۱۵۰۰ سرو در نصف دیگر اند کی کمتر از همین مقدار مناره بر پا کردند.

«یکی از جهال رساتیق اصفهان که او را «علی گجه‌پا» گفتندی و از طهران آهنگران بود، در اندرون شهر دهلی زد و حشری از اشار عوام کالانعام بل هم اصل، جمع شدند و دست بی‌با کی برآورده گرد محلات برآمدند و اکثر محفلان را بکشند مگر در چند محل که عقلی و خردی داشتند و محفلان خودرا از شر آن مفسدان بدکدار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت مهمات خودبشهر درآمده بودند آن شب عرضه تلف گشتند و محمد پسر خطای بهادر بقتل آمد چنانچه قریب سه هزار کس در آن غوغای عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد بی‌باک بعد از قتل اتراک بدر واژه‌ها شتافتند و از جمعی که به محافظت آن قیام می‌نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن مشغول شده بتصویر باطل و اندیشه محال بنیاد یاغیگری نهادند.

روز دیگر چون کیفیت واقعه بسمع مبارک حضرت صاحبقران رسانیدند آتش خشم جهان سوزش اشد نارالجحیم

آبردُها زبانه زدن گرفت و لشکر نصرت شعار را به تسخیر شهر فرمان داد. دلاوران سپاه تیغ انتقام بدست جلالت کشیده روی قهر شهر نهادند و مردم اندرون چون قضیه واقع شده بود و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعته از بیم جان حرکة المذبوحی می کردند و بیان تمورآقبوقا در آن جنگ کشته شد.

و چون بهادران ظفر قرین حصار بگشودند و شهر تمام مسخر شد صاحب قران کامگار جمعی را بفرستاد تا محله سادات و کوچه موالی ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ را اگرچه به یک سال پیش از این حال وفات یافته بود حمایت نمایند و بقتل عام و انواع عقوبت و انتقام فرمان داد.

فتادند در شهر خیل مُغل برافتاد بنیاد مردم بكل بقتل و بغارت گشادند دست سرای سران جمله کردند پست و برخی مردم زیرک که لشکر یان را بادب نگاه داشته بودند و از آسیب تعرض آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانه های ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان آن شهر خلاص یافتند و یرلیغ^{۳۵} شحنة قهر نفاذ یافت که توانات^{۳۶} و هزار جات و صد جات سرکشتنگان بحصه و رسد^{۳۷} بسپارند^{۳۸} وجهت ضبط آن تواجیان^{۳۹} دیوانی علیحده بنهادند. و از ثقات

[۳۵]— برلیغ *yarlıq* فرمان پادشاهی.

[۳۶]— توان *Tuman* معنی ده هزار.

[۳۷]— رسد *Rəsəd* : حصه و بهره.

[۳۸]— یعنی تحويل دهنند.

[۳۹]— تواچی: جارچی.

استماع رفته که بعضی لشکر یان که نمی خواستند که بدست خود مباشر قتل شوند سراز یاساقیان^{۴۰} می خریدند و می سپردند. و در اوایل حال سری به بیست دینار کپکی بود و در اواخر که هر کس حصه خود سپرده بودند یک سربه نیم دینار آمده بود و کس نمی خرید و همچنان هر کرامی یافتند می کشتد. و از غوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز از گزند تیغ بی دریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا بر فی نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند، روز دیگر آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته بر فتند و از هرجا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند».

(ظرف‌نامه ص ۴۳۲—۴۳۴)

بعد از واقعه اصفهان امیر خونر پز گور کانی عازم شیراز شد و زین العابدین بشرحی که درحال او در جلد اول مسطور است^{۴۱} از ترس گریخته بشوستر به پناه شاه منصور رفت و در آنجا بدست او محبوس و مقید گردید.

امیر تیمور بی زحمت در اوخر سال ۷۸۹ بشیراز وارد شد و اعیان و اشراف شهر با تحف و هدايا بخدمتگزاری پیش او آمدند و شاهزادگان مظفری مثل سلطان عماد الدین احمد از کرمان و شاه نصرة الدین یحیی از یزد بخدمت او شتافتند. چون در این تاریخ خبر عصیان توقتمش در شیراز با و رسید ممالک مظفری را بین شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابواسحق نبیره شاه شجاع قسمت کرده بعلجه بسم رقند برگشت.

[۴۰— یاساق: کمک و مددی که پادشاهان را رعیت کنند در دادن لشکر بدون مواجب بوقت ضرورت و نیز بمعنى قوانین چنگیزی].

[۴۱— مجلد اول، ص ۴۳۸].

کشمکش بین تیمور و توقتمش (۷۹۰-۷۹۳):

در موقعی که امیرتیمور سرگرم یورش سه ساله بود قمرالدین خان دوغلات جهت کشیدن انتقام شکستهای سابق پیش توقتمش خان رفت و او را برآن داشت که از دو طرف، ممالک مفتوحة تیموری را مورد تعریض قرار دهنده. توقتمش قبول این پیشنهاد را بصلاح خود دیده لشکر یانی بقمرالدین خان داد تا او از طرف کاشغرو توقتمش از حدود بحیره خوارزم، ماوراءالنهر را در میان بگیرند.

قمرالدین در اوایل سال ۷۹۰ به فرغانه^{۴۲} حمله برد و با عمر شیخ مشغول نبردشد. عمر شیخ با جلادت تمام در حوالی اندیجان^{۴۳} و اوزجند^{۴۴}، قمرالدین و موافقین او را منهزم ساخت ولی لشکر یان توقتمش، قرشی را گرفته بطرف بخارا پیش تاختند و مردم خوارزم نیز به تحریک او سر به شورش برداشتند.

پس از آنکه امیرتیمور از فارس به سمرقند رسید لشکر یان توقتمش خان از ماوراءالنهر گریختند و امیرتیمور در وهله اول بقصد تنبیه مردم خوارزم با میرانشاه و امیر محمد سلطان شاه و امیرایکوتیمور حرکت کرد و بار دیگر آن شهر را با خاک یکسان نمود و «شهری چنان معمور بنوعی خراب شد که در همه سواد و بیاض آن یک متنفس نماند و دیواری که یک کس در سایه آن بیاساید بر پای نبود».^{۴۵}

[۴۲] – فرغانه: ولایتی است از ملک ماوراءالنهر مابین سمرقند و چین که آن را اندگان گویند و معرب آن اندجان است (برهان) به نقل از لغت نامه دهخدا].

[۴۳] – اندیجان: از شهرهای ترکستان (یادداشت مرحوم دهخدا) و اندگان شهری و ولایتی است مابین سمرقند و چین و معرب آن اندجان است (برهان قاطع) (از انجمن آرا) (از آندراج) به نقل از لغت نامه دهخدا].

[۴۴] – اوزجند یا اوزگند: نام شهری است به ماوراءالنهر از نواحی فرغانه (مراصد الاطلاع) به نقل از لغت نامه دهخدا].

[۴۵] – مطلع السعدین و قایع سال ۷۹۰.

«ویرلیغ لازم الاتّباع نفاذ یافت تا تمام اهالی و سکان شهر و ولایت را خانه کوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهر خوارزم را به یکبارگی ویران ساخته جو کاشتند».

(ظفرنامه ص ۴۴۸)

دراواخر همین سال ۷۹۰ سیورغتمش خان از اولوس جفتای که تیمور او را در ۷۷۱ رسماً به سلطنت ماوراء النهر برداشته بود فوت کرد. امیر بظاهر برای رعایت حقوق این خاندان پسر سیورغتمش را که سلطان محمودخان نامیده شد بعنوان سلطنت برداشت و تابهار سال ۷۹۱ در سمرقند ماند.

در زمستان این سال توقتمش خان از طرف دره سیحون از آب خجند گذشت و پیشقاول لشکر یان او تا زربوق نزدیکی بخارا جلو آمدند.

امیر تیمور جمعی از امراهی خود را به پشت سر توقتمش خان فرستاد و عمر شیخ نیز از او زجند رسید و تیمور یان سپاهیان توقتمش را در میان گرفتند و توقتمش پس از دادن تلفات فراوان بدشت قبچاق^{۴۶} گریخت. تیمور هم به تعقیب او راه مغولستان را پیش گرفت و میرانشاه را بسر کوبی یاغیانی که در خراسان سر بعضیان برداشته بودند مأمور کرد.

امیر تیمور مدتی در تعقیب لشکر یان، توقتمش در مغولستان تاخت و بعد از آنکه مخالفین آن دیار را سر کوبی کرد به سمرقند برگشت و در این مدت میرانشاه و امیر آقوغا نیز حاجی بیک جانی قربانی پسر عم علی بیک و ملوک سبزوار و مردم طوس را که شورش کرده بودند مغلوب ساختند و خراسان را بار دیگر مطیع اوامر تیموری

[۴۶] — دشت قبچاق: نام دشتی و صحرائی است از ترکستان. ناحیه‌ای است وسیع که بیشتر بر اری و مروج پاشد. میان آن و میان آذر باستان باب الحدید است (تاج العروس) به نقل از لغت نامه دهدخا].

نمودند.

امیر تیمور سال ۷۹۲ را در سمرقند گذراند و برای سرکوبی قطعی توقتمش خان برای جمع سپاهی و تهیه اسباب یورش بدشت قبچاق جماعتی را نامزد کرد و فرمان داد که لوازم یک سال سفر را مهیا سازند و چون از این بابت فراغت حاصل نمود از تاشکند که در آنجا قشلاق میکرد در نیمة صفر سال ۷۹۳ عازم دشت قبچاق شد.

امیر تیمور در ۱۵ ربیع سال ۷۹۳ در محل قندوز چه (در صحرای اورتپه و ساحل یسار شط ایل یعنی ولگای حالیه) توقتمش را بسختی مغلوب کرد و با غنایم و اسرای فراوان دزدی العقدہ همین سال به سمرقند مراجعت نمود و در همین تاریخ پیر محمد بن جهانگیر نواده خود را بحکومت ممالک اصلی غزنویان یعنی غزنین و کابل و قندهار تا لب شط سند منصوب کرد.

فصل دوم

واقع ایام سلطنت تیمور از بد و جلوس
تایورش پنج ساله (۷۹۴ – ۷۷۱)

واقع ایام سلطنت تیمور از بد و جلوس تایورش پنج ساله (۷۹۴-۷۷۱)

اگرچه اکثر امرای مطیع خانان اولوس جفتای طوعاً او کرها زیر بار فرمان امیر تیمور رفتند ولی باز معدودی از ایشان قبول اطاعت او را برخود دشوار می شمردند و منتظر فرصتی بودند که امیر تیمور را بر زمین زنند و مجالی جهت خودنمایی بدست آورند از آن جمله زنده حشم امیر شپرغان، و امیر موسی امیر سابق قرشی که تیمور او را از آن شهر رانده بود و مدتی در خدمت امیر حسین میز یست با یکدیگر دست یکی کرده در شیرغان عَلَم طغیان برآفراشتند و زنده حشم در قور یلتائی که تیمور بتاریخ ۷۷۲ دعوت کرد شرکت ننمود. تیمور به شپرغان تاخت و زنده حشم و امیر موسی را در حصار آن شهر محصور ساخت. ایشان از در عجز درآمده طلب عفو کردند و امیر تیمور بوساطت بعضی امرا آن دو امیر عاصی را بخشد، زنده حشم را کما کان به امیری شپرغان و موسی را بربیاست ایل و اولوس خود مستقر داشت و خود بماوراء النهر برگشت.

زنده حشم بار دیگر در ۷۷۳ طریق عصیان پیش گرفت و شروع بغارت ترمذ کرد. امیر تیمور عنده‌ای از سپاهیان خود را بحوالی ترمذ و شپرغان فرستاد و ایشان بعد از چندی زنده حشم را در حصار شپرغان دستگیر کرده پیش امیر تیمور فرستادند و امیر گور کانی مجدد او را عفو فرمود اما چون پس از مراجعت از سفر مغولستان شنید که زنده حشم و امیر موسی و جمعی دیگر قصد جان او را کرده‌اند زنده حشم را پس از محاکمه بسم رقند فرستاد و در آنجا او را کشت.

لشکر کشیهای تیمور به خوارزم (۷۷۳-۷۸۱)

مملکت خوارزم چنانکه در مجلد اول شرح داده ایم^۱ در تقسیم ممالک چنگیزی سهم جویی گردید ولی اولوس جفتای که برماوراء النهر حکومت یافته بودند و قسمتی از ممالک خوارزم شاهیان را نیز تحت امر داشتند بتدریج بر تمامی خوارزم استیلا یافتند و خوارزم ضمیمه متعلقات اولوس جفتای گردید.

در موقع بروز ملوک الطوایف در ماوراء النهر واستیلا امراض مطیع الوس جفتای بر قسمتهای مختلفه ممالک ایشان، خوارزم را نیز شخصی از قبیله قنقرات که حسین صوفی خوانده میشد تصرف کرد و پنج شش سالی بر آن سر زمین مستولی بود تا آنکه امیر تیمور کاملاً برماوراء النهر مستولی شد و ممالک سابق اولوس جفتای را ظاهراً بنام سیور غتمش خان و معناً جهت خود مستخر ساخت و چون خوارزم را هم در شمار این ممالک میدانست به حسین صوفی پیغام فرستاد که شهرهای کات^۲ و خیوه را که تعلق بدیوان اولوس جفتای دارد به سیور غتمش خان واگذارد. حسین صوفی از قبول این تکلیف سر پیچید و تیمور مصمم لشکر کشی بخوارزم و تسخیر آن خطه گردید.

تیمور در فاصله سنوات ۷۷۳ و ۷۸۱ چهار بار لشکر بخوارزم برده. بار اول در جنگ سختی حسین صوفی را منهزم کرد و حسین از غصه مرد و یوسف برادر و جانشینش طلب صلح نمود. امیر تیمور مسئول او را با جابت مقرون ساخت و دختر برادر دیگر او را بروجیت جهت جهانگیر پسر خود گرفت و بماوراء النهر برگشت.

[۱] - ج ۱، ص ۱۰۹.

[۲] - کات: نام شهری در خوارزم در شرقی جیحون مقابل گرگان (به نقل از لغت نامه دهخدا).

امیرتیمور در حین مراجعت، امیر کیخسرو ختلانی را که باعث مزید جسارت و محرك حسین صوفی دراظهار عصیان نسبت به تیمور شده بود کشت. پسر امیر کیخسرو، سلطان محمد با پسر خضریسوری بخارزم رفند و یوسف صوفی را بر پرسته تیمور شوراندند. یوسف صوفی در زمستانی که تیمور در سمرقند بیلاق کرده بود برشهرکات تاخت و از فرستادن دختر برادر که فرستادنش را بسمرقند متعهد شده بود استنکاف ورزید. تیمور در بهار سال [۷۷۵]^۳ عازم خوارزم گردید ولی یوسف قبل از ورود تیمور از در عذرخواهی درآمده هدایائی پیش امیر گورکانی فرستاد و برادرزاده را با جلال تمام پیش تیمور روانه داشت. تیمور از سرتقصیر او در گذشت و برادرزاده یوسف صوفی را در عقد جهانگیر پسر خود درآورد.

مرتبه سوم در بهار سال ۷۷۷ بعلتی که درست معلوم نیست امیرتیمور پس از مراجعت از لشکرکشی به ممالک شرقی اولوس جفتای یعنی حدود فرغانه و کاشغر بقصد خوارزم حرکت کرد ولی قبل از آنکه اقدام بکاری کند چون شنید که جماعتی از امرای او عاصی شده و سمرقند را در محاصره گرفته اند به ماوراء النهر برگشت. در موقعی که امیرتیمور در ماوراء النهر وحدود کاشغر سرگرم بود یوسف صوفی عاصی شد و لشکری بحوالی بخارا فرستاده آنجا را بباد غارت داد. امیرتیمور قاصدی بخارزم فرستاد و یوسف را از این حرکت ملامت نمود لیکن یوسف اعتمایی نکرد و فرستاده تیمور را هم مقید و محبوس ساخت. امیرتیمور در شوال ۷۸۰ بار چهارم بخارزم تاخت. مردم خوارزم بسختی مقاومت کردند و از طرفین در ضمن محاصره آن شهر خلقی فراوان بخاک هلاک افتادند. عاقبت یوسف به امیرتیمور تکلیف جنگ تن به تن کرد. تیمور حاضر شد ولی یوسف [۳ - جای این تاریخ در نسخه اصل سفید بود و از روی متن ظفرنامه اضافه شد].

از گفته پشیمان شده از حصار بیرون نیامد.

محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز طول کشید و اهالی این شهر همانطور که در مقابل لشکر یان تاتار مردانه جنگیده بودند جلوی سپاهیان تیمور نیز رشادت کامل بخراج دادند و این حال دوام داشت تا آنکه یوسف صوفی در عرض محاصره مرد و پای مقاومت اهل خوارزم سست شد. عاقبت قشون تیموری برخنه در دیوارهای حصار موقق آمدند و در ۷۸۱ شهر را مسخر کردند. امیر تیمور امرداد تا شهر را خراب سازند و از مردم آن برهر کس دست یابند بکشند و لشکر یان او نیز چنین کردند و بفرمان او جمعی از علماء و اهل هنر را نیز بسم رقند کوچاندند و خطه خوارزم باین ترتیب ضمیمه ممالک مفتوحة تیمور گردید.

«ملک زاده هرات پیر محمد که خواهرزاده حضرت صاحب قران سوچ قتل نام زن او بود التماس نمود که جناب افادت مآب، خورشید آسمان جلالت، مشتری سپهر سعادت، و شهسوار مضمدار تحقیق، قافله سالار طریق توفیق، مقتن اصول و فروع، مدون دواوین معقول و مسموع، ناظم در فصاحت، ناقد غرب بلاغت مولانا و امامنا سعدالملة والدین التفتازانی بلغه الله تعالیٰ اعلیٰ المراتب فی دار الامانی بجانب سرخس تشریف نماید و حضرت صاحب قران مأمول اورا مبذول فرموده جناب مولوی عازم سرخس شد و شرح کلام در این مقام بنوع بسطی اختتام خواهد یافت... و نزد مطلعان حقایق و دقایق چون فروغ آفتاب ساطع و شارق است که منقبت تألیف و تحقیق و مزیت تصنیف و تدقیق ولطافت تحریر و حلوات تقریر و توضیح خفیّات و تلویح جلیّات و کشف مشکلات و فتح معضلات و انجاز مقبول و اعجاز مأمول بر جناب مولوی ختم است و بر ذمّت

همت آن حضرت حتم.

و جناب مولوی را مولد فرخنده شهر صفرسنہ اثنین و عشرین و سبعمایه (۷۲۲) در ولایت نسا قریه الرجال تفتازان است و تاجهان باشد آن ولایت باین شرف نازان است. و چون حظ او فرو نصیب او فی از نفایس علوم کسب فرمود چندگاه در قبة الاسلام خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود اقامت نمود تا در این اوان که لمعان تیغ عالم ستان حضرت صاحب قران خوارزم را مسخر ساخت و اهالی و موالی آن خطه را کوچ فرمود هر یکی را به ناحیتی انداخت و پیش از این ملک محمد که پسر کوچک ملک معزالدین حسین کرت بود و حکومت سرخس بموجب وصیت تعلق باومیداشت ببرادرزاده خود پیر محمد که خواهرزاده حضرت صاحب قران دختر شیرین بیک آغاز نامزد او بود و در یورش خوارزم هنگام بزم و رزم معزز و مکرم، نوشته بود که از آن حضرت التماس نماید که جناب مولوی بجانب سرخس عزیمت نماید و جناب مولوی رخصت یافته بسرخس آمد. و چون حضرت صاحب قران بعد از فتح خوارزم بسم مرقد آمد اکابر آن ولایت و مشایخ صاحب ولایت تهنیت فتح خوارزم گفته بعض رسانیدند که حضرت امیرفتح خوارزم فرمود اما حاصل آن را ملک محمد سرخسی برد. آن حضرت شرح این سخن پرسیده عرضه داشتند که حال آثار مصنفات جناب مولوی چون انوار آفتاب به شرق و غرب عالم رسیده و چون اعلام اسلام سرارت فاع از اوج آسمان گذرانیده.

چنان گرفت جهان را ظهور تصنیف ش
که آفتاب بود ذره ای بوقت ظهور

دقایق سخن او خفیست همچو سها
ولیک گشته چو خورشید درجهان مشهور
صریر کلکش در کشف مشکلات علوم
چنانکه نغمه داود دردادی زبور

افاضل عالم اقتباس انواع علوم از انوار ضمیر خورشید
تأثیر اومی فرمایند و امثال بنی آدم التماس اصناف فنون از
رشحات فیض خاطر خطیر او هی نمایند. حضرت صاحبقران از
استماع آن سخنان رقم تأشیفی برصفحة خاطرهایون انگاشت و
حکم جهان مطاع باستدعاه جناب مولوی روان داشت. جناب
مولوی حکم را مطالعه نموده فرمود که اگر با این داعی مهمی
بود از خوارزم رخصت نمی بایست داد حالا عزیمت جانب
حجاز پیش نهاد راه رشاد و سداد است بکرم معذور فرمایند و
تکلیف آمدن ننمایند.

حضرت صاحبقران از این جواب درتاب شده
مکتوبی در کمال اکرام و اجلال ارسال فرمود چنانچه صورت
آن بعینه بتحریر پیوست: لَمَا رأيْنَا وَهَبَ اللَّهُ لِمُولَانَا
سَعْدَ الْمَلَّةِ وَالَّذِينَ مِنَ الْفَضْلِ وَمَكَّنَهُ عِنْدَهُ مِنَ الطَّوْلِ وَانَّ الْمَحَاسِنَ مِنْ
شِيمَهُ وَالْمَحَامِدَ مِنْ هِيمَهُ وَوَجَدَنَا أَكْثَرَ النَّاسِ عَائِدَهُ عَلَى رَاغِبِهِ
بِالْحَافِ وَعَلَى طَالِبِهِ بِالْطَّافِ بِسَطْنَا الْأَمْلَ عَلَيْهِ وَامْضَيْنَا الرَّجَاءِ
إِلَيْهِ بَأَنَّهُ يَقْضِي الْبُغْيَةَ وَانْ جَلَّتْ وَيَنْجُزُ الْحَاجَةَ وَانْ ثَقَلَتْ أَنَّهُ
وَلَئِنْ الْإِجَابَةِ، تَبَاشِيرِ صِبَاحِ شَادِمَانِيَ كَه طغاء مناشیر امان و امانی
است از افق آسمان جلال پیوسته طالع و ساطع باد. و بعده
مقصود آنکه در آن روز که از زخم پولاد پر دلان از سنگ خاره
آتش می افروخت و از آه خسته دلان راه گذر باد بسته میگشت و
از جگر شیرز یان چشمۀ خون می گشاد خاطر نخواست که آن

ذات پسندیده صفات را بدین دیار که مَحَظَ رحال کرام و موطن علماء عظام است استدعا کرده شود از آن جهت که مظنه بی احترامی و شاییه بی اهتمامی بود اما چون بمقر عز و بیضه مملکت نزول کرده شد حمدَ الله تعالی این رقعه متوجه گردانید تا آن مجلس عالی بی تائی برین طرف متوجه گردیدند و بشرف حضور این دیار را منور گردانند و حق رعایت ایشان بواجبی بجای آورده شود و انتظام امور خدام مولوی و نظام مهمات دنیوی آن مجلس به یمن رعایت اینجانب منوط و مربوط گردد و اگر چنانچه درخاطر توجه سفر محترم باشد با عزازی واکرامی و احترامی هرچه تمامتر باشد از اینجا روانه گردیده آید. زینهار که بی آنکه ملاقات میسر باشد بهیچ طرف روانه نشوند یقین واثق که رد نخواهد شد و هم برفور متوجه خواهند گشت که بهیچ چیز دافع و مانع نمی تواند بود. تحریراً فی اوآخر رمضان سنة احدی وثمانین وسبعمایه (۷۲۱).

ومهر همایون فرمود و بملک باین عبارت برحاشیه نوشت
که ملک محمد بعداز مطالعه تحيت باید که خدمت مولانا را با
اهل بیت و فرزندان بمعتمد خود بالاگ بمرورساند و اگر در این
معنى تقصیر رود موجب رنجش خواهد بود دانم که تقصیر
نخواهد رفت. والسلام. و اینجا نیز مهر گرده بود.

و ملک محمد ترتیب اسباب راه و یراق^۴ مخلصان دولتخواه نموده جناب مولوی متوجه ماوراء النهر شد و نزدیک سمرقند حضرت صاحب قران اعیان زمان و افضل دوران را باستقبال فرستاده شرایط اکرام و اجلال بجای آورد و در محل مناسب مقام داد و چند سال در مسند عز و جلال بافاده اهل

[۴] – یراق *yara* : سلاح، اسلحه سپاه مثل شمشیر و سپر و تیر و کمان.]

کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضل و هنر بخامة گوهرنگار بروق روزگار نگاشته یادگار گذاشت».

(از مطلع السعدین بالندک اختصار، وقایع سال ۷۸۱)

لشکرکشی امیرتیمور به مغولستان و دشت قبچاق (۷۷۹-۷۷۶)

در ایام سلطنت تغلق تمور یکی از امرای او که امیرتولک نام داشت در کاشغر سمت اولوس بیکی یافته در امور ملکی متوفدترین امرای او گردید و اورا چهار برادر بود که شهرایشان یکی قمرالدین دوغلات است و دیگری امیر بولاچی. مقام امیرتولک بعد از فوت او به امیر بولاچی و پس از درگذشتن این دومنی به پسر بولاچی، امیر خدایداد رسید ولی قمرالدین، عتم خدیداد، این امر را بر خود دشوار دیده پس از مردن تغلق تمورخان فرزندان اورا کشت و خویشتن در کاشغر صاحب اختیار کلی گردید. امیر خدایداد هم یکی از اطفال شیرخوار تغلق تمور را که خضر نام داشت برداشته با مادرش بکوههای بدخشان گریخت بشکلی که در حدود سال ۷۷۶ که تیمور بعزم کاشغر حرکت کرد زمام امور این ولایت در دست امیر قمرالدین دوغلات بود و دولت شرقی اولوس جفتای در آن ایام امیری از او بزرگتر و نافذ‌الحکم‌تر نداشت.

امیرتیمور در سال ۷۷۶ عازم جنوب کاشغر شد ولی بعلت سرما نتوانست جلو ببرد و بسمرقدن برگشت. سال بعد با جهانگیر پسرش و عادلشاه و شیخ محمد بیان سلدوز بر لشکر یان قمرالدین حمله برد و قمرالدین در حمله اول شکست یافته منهزم شد. لشکر یان تیموری تا حدود پای تاق واچ جلو رفتند و چون قمرالدین بکوهها گریخت و دستگیر نگردید امیرتیمور هم بسمرقدن برگشت و بر شیخ

محمد بیان سلدوز ظنین شده او را بقتل آورد و چنانکه گفتیم در بهار ۷۷۷ به تسخیر خوارزم عزیمت نمود و عادلشاه و امیرسار بوجا و دونفر دیگر از سران سپاهی خویش را جهت اتمام کار قمرالدین مأمور مغولستان کرد.

هنگامی که امیرتیمور در راه خوارزم بود شنید که میان سرداران او که مأمور مغولستان شده بودند اختلاف بروز کرده و عادلشاه و سار بوجا بخيال استقلال دونفر دیگر را گرفته وبقصد تسخیر سمرقند برگشته اند و آن شهر را در حصار گرفته.

امیرتیمور، جهانگیر را بعجله بجلوی ایشان فرستاد و جهانگیر، عادلشاه و سار بوجا را منهزم ساخت و عادلشاه و سار بوجا ابتدا بدشت قبچاق و بعدا از آنجا نزد قمرالدین دوغلات رفته و قمرالدین را بر ضد تیمور برانگیختند.

یاران قمرالدین و سار بوجا و عادلشاه ابتدا متعرض ولايت آنديجان (آندگان) که تحت حکومت عمر شیخ پسر امیرتیمور بود شدند و عمر شیخ از پدر یاری خواست. امیرتیمور بطرف آنديجان حرکت کرد و عمر شیخ بتصرف کاشفر که آن را در این تاریخ امیر خدا يداد تحت حکومت خود آورده و خضر، پسر خردسال تغلق تمور را در آنجا اسماً خان خوانده بود پرداخت. قمرالدین و سار بوجا و عادلشاه پس از جنگ سختی منهزم شدند و عمر شیخ هم بر کاشفر استیلا یافت و جماعتی از مردم آنجا را به آنديجان کوچ داد و تیمور بسمرقند برگشت (۷۷۷). و کمی بعد از مراجعت او بود که پرسش جهانگیر که در غیاب پدر در سمرقند از او نیابت میکرد مرد و تیمور از این بابت سخت شکسته خاطر شد.

عادلشاه را کمی بعد لشکر یان تیمور بدست آورده کشتند و سار بوجا هم بعداز دوسال سرگردانی بالاخره بعدرخواهی پیش تیمور

آمد و امیرگورکانی او را بخشوده بر یاست ایل جلایر برقرارش نمود. ولی قمرالدین کمافی سابق دست از مخالفت و تعرّض برنمیداشت و همواره اسباب رحمت بود. تیمور بار دیگر بقصد استیصال او عازم مغولستان شد و سرداران او قمرالدین را تعقیب کرده مجدداً منهزمش ساختند و تیمور تاحدود دشت قبچاق پیش راند.

سلطنت دشت قبچاق شرقی که قسمت بین شط سیحون و بحیره خوارزم و بحرخزر باشد دراین ایام دردست شعبه‌ای از خاندان اردا پسر باتوبن جوچی بود و خانان این شعبه معروفند به آق اردو در مقابل شعبه گوگ اردو که برداشت قبچاق غربی فرمانروائی داشتند.

از خاندان آق اردو کسی که با این موقع از سلطنت امیرتیمور معاصر میشد اوروس خان (۷۶۲-۷۷۷) بود و این اوروس خان برخانزاده دیگری از خاندان خود که توقتمش نام داشت غلبه یافته و پدر او را مقتول و خود او را فراری کرده بود.

توقتمش دراین سفر پیش امیرتیمور آمد و از او استمداد نمود. تیمور او را اعزاز واکرام کرد و حکومت ولايت سقناق^۵ را در کنار سیحون باو واگذاشته بهمراهی یکی از سرداران خود بآن سمت فرستاد. توقتمش دوبار از اوروس خان شکست خورد و درنوبت دوم دست اونیز زخمی برداشت و باز به پناه امیرتیمور آمد و چون اوروس خان تسلیم او را از امیرتیمور خواست و بواسطه استنکاف امیرگورکانی از انجام خواهش او، بین طرفین خصوصت آشکار

[۵- سقناق: قصبه‌ای است که بر کنار جیحون نجداست (از تاریخ جهانگشا) واقع در بیست و چهار فرسخی اترار (تاریخ مغول) به نقل از لغت نامه دهدخدا].

گردید. امیرتیمور بحدود اتراء^۶ و سقناق لشکر کشید و پس از دو ماه توقف بعلت سرما و برف، چون اوروس خان بدون جنگ برگشت تیمور نیز بشهرکش مراجعت نمود و در ۷۷۷ برسرایل اوروس خان تاخت و اوروس خان در این تاریخ درگذشت و جانشینش نیز کمی بعد راه دیار دیگر گرفت و تیمور توقتمش را بسلطنت دشت قبچاق شرقی نامزد نمود ولی تیمور ملک ولد اوروس خان مدعی او شد و توقتمش را شکست داد. امیرتیمور در آخر سال ۷۸۷ توقتمش را که منهزماً بسم رقند آمده بود با چند نفر از سرداران خود بدشت قبچاق روانه داشت و این بار او را بسلطنت آن ناحیه وسیع مستقر کرد.

لشکرکشی اول امیرتیمور بخراسان

(۷۸۳—۷۸۲)

بعد از پیچیدن صیت فتوحات امیرتیمور در اطراف، ملک غیاث الدین کرت امیره رات متوجه شده بجمع سپاهی پرداخت چه میدانست که امیرتیمور خیال جهانگیری دارد و با سابقه کدورتی که بین ملوک کرت و فرمانفرمای ماوراء النهر در میان بوده است دیر یا زود بخاک خراسان خواهد تاخت.

در سال ۷۵۲ ملک معزالدین کرت پس از حصول غلبه بر سرداران در «زاوه» و تسخیر قسمتی از قهستان برخود مغور شده بحدود اندخود و شپرغان و بلخ که ضمیمه ماوراء النهر بود لشکر کشید و جمعی از امرای دو طایفة آلات و آپردا (اپارده) را که در آن

[۶— اتراء: نام شهری است در ساحل غربی رود سیحون و این نام قدیم فاراب است و هم اکنون خرابه های این شهر در نهضتی جنوب شهر ترکستان ویا حضرت دیده می شود و مولدابونصر حکیم مشهور برین جای بوده است و امیرتیمور بدانجا درگذشته است و جفتای واوکنای را برسراشکر که به محاصره اتراء نامزد گرده بودند... (جهانگشای جوینی) به نقل از لغت نامه دهخدا].

حوالی مقیم بودند کشت و سرهای ایشان را بهرات آورد و دومناره از آنها بردو طرف خیابانی در نزدیکی مقبره امام فخرالدین رازی ترتیب داد. مردم این نقاط بامیر قزغن که در این تاریخ صاحب اختیار ماوراء النهر بود شکایت برداشتند و امیر قزغن با سپاهی فراوان راه خراسان پیش گرفت و پس از تسخیر بلخ، هرات را در محاصره گرفت. ملک حسین چون تاب مقاومت نداشت با میر قزغن پیغام فرستاد که اگر او بسم رقند برگردد متعهد میشود که سال دیگر خود بخدمت برسد و عندر تقصیر بخواهد. قزغن این پیشنهاد را پذیرفت و بماوراء النهر برگشت.

سال بعد یعنی در ۷۵۳ ملک معزالدین حسین بمخالفت جمعی از امرای غوری که برادرش را بامیری برداشته بودند گرفتار شد و چاره خود را در رفتن بماوراء النهر و رسیدن بخدمت امیر قزغن دید. امیر قزغن او را باحترام تمام در آغوش کشید و با وعده داد که بتخت سلطنت هراتش برگرداند ولی امرای ماوراء النهر مخالفت کردند و مصمم قتل ملک معزالدین شدند. امیر قزغن، ملک معزالدین را محramانه بهرات فرستاد و ملک معزالدین بار دیگر بر ملک سابق مسلط گردید. معزالدین در سال ۷۵۹ بر امیر خواجه محمد اپرده پدر زنده حشم امیراند خود و شپران، و امیر ستمش حکمران قهستان که بر پرده اومتفق شده بودند غلبه یافت و هردو را در جنگی در نزدیکی سرخس کشت و مقارن اوقاتی که امیر قزغن در ماوراء النهر بقتل رسید او را قدرت و اعتباری فراوان حاصل آمد.

سابقاً گفتیم که امیر تیمور و امیر حسین قزغنی در موقع استیلای الیاس خواجه بر ماوراء النهر مدتی را در ممالک متعلق بملک معزالدین کرت بسر می برداشتند و ملک معزالدین با ایشان همراهی میکرد و از تسلیم امیر حسین و تیمور نیز به الیاس خواجه استنکاف نمود. امیر تیمور در سال ۷۶۸ هنگامی که با امیر حسین در کشمکش

بود پسر خود جهانگیر را پیش ملک معزالدین فرستاد و غرض او از این کار این بود که دوستی ملک معزالدین را نسبت بخود پایدار نگاه دارد و وقتی که دشمنانی قوی در ماوراء النهر دارد به یاری، و یا لااقل به بی طرفی ملک معزالدین امیدوار گردد.

ملک معزالدین حسین در سال ۷۷۱ یعنی سال جلوس تیمور یُسلطنت مرد و پسرش ملک غیاث الدین پیرعلی جای او را گرفت و او برخلاف سیره پدر از اظهار تبعیت نسبت بفرماننفرمای ماوراء النهر و دوستی نسبت با امیرتیمور خودداری نمود و در قور یلتای نصب او یُسلطنت که بسال ۷۷۲ منعقد شد شرکت نکرد و امیرتیمور بهمین علت براو متغیر گردید ولی چون هنوز کاملاً بر ماوراء النهر استیلا نیافته بود چندان توجهی باین حرکت ملک غیاث الدین ننمود.

در سال ۷۷۷ امیراسکندرشیخی که پدرش در مازندران بدست سید قوام الدین کشته شده بود بخراسان آمد و با درویش رکن الدین خلیفه شیخ حسن جوری همدست شده برخواجه علی مؤیدسر بدارای قیام کردند. چون خواجه علی جمعیت ایشان را متفرق ساخت درویش رکن الدین بفارس به پناه شاه شجاع رفت و اسکندرشیخی بهرات نزد ملک غیاث الدین کرت. ملک غیاث الدین بقصد مملکت سر بداران به نیشابور لشکر آورد و در این تاریخ امیرولی نیز که بر قسمتی از مازندران مسلط شده بود بخراسان آمد و سبزوار را محاصره نمود. عاقبت غیاث الدین نیشابور را گرفت و به اسکندرشیخی سپرد ولی امیر ولی نتوانست بر سبزوار دست یابد و هردو بمقر حکومت خود برگشتند.

در سال ۷۷۸ موقعی که امیرتیمور گرفتار کشمکش با خوارزم بود رسولی پیش ملک غیاث الدین فرستاد و دوستی قدیم خود را با پدر او یادآور شد و قصد او باز این برد که از جانب سرحد جنوبی

ماوراء التهر مطمئن شود و پادشاه هرات را در چنان موقع خطرناکی در دوستی خود نگاه دارد. غیاث الدین نیز که از هیبت تیمور وحشت داشت رسول او را بگرمی تمام پذیرفت و از تیمور خواست که پرسش پیر محمد را بدامادی خود را پذیرد. تیمور هم خواهرزاده خود را نامزد او کرد و اساس دوستی بین اثنین بظاهر مستحکم تر گردید.

درویش رکن الدین که به شیراز به پناه شاه شجاع رفته بود باین عنوان که خراسان را هم ضمیمه ممالک مظفری کند لشکر یانی از شاه شجاع گرفت و در سال ۷۷۸ بخراسان آمد و با اسکندر شیخی که از دست ملک غیاث الدین حکومت نیشابور را داشت متفق شد و این دو تن با یاران خود، خواجه علی مؤید سرداری را از سبزوار بیرون کردند و درویش رکن الدین آن نواحی را تا حدود جاجرم بنام شاه شجاع ضبط کرد و از ملک غیاث الدین برخلاف به بی اعتمائی و بی احترامی نام برد.

خواجه علی سرداری پس از فرار از سبزوار بمانند ران رفت و از امیرولی کمک خواست و این در موقعی بود که شاه منصور مظفری نیز از عادل آقا متوجه و به امیرولی پناهنده شده بود. امیرولی و شاه منصور و خواجه علی از مازندران عازم خراسان شدند و در وقت رسیدن ایشان، ملک غیاث الدین هم به نیشابور لشکر کشیده و اتباع اسکندر شیخی و درویش رکن الدین را متفرق ساخته بود. امیرولی و خواجه علی درویشان را از سبزوار نیز راندند و اسکندر شیخی به ملک غیاث الدین ملتجمی شد و امیرولی پس از مستقر کردن خواجه علی بر کرسی امارت سبزوار بمانند ران مراجعت نمود و ملک غیاث الدین هم شیخ یحیی نامی را از جانب خود بحکومت نیشابور گذاشته به رات برگشت و خراسان در این حال سیر میکرد که امیر تیمور بعزم تسخیر آن در سال ۷۸۲ از ماوراء التهر در حرکت آمد.

امیرتیمور دراول تابستان سال ۷۸۲ پسر خود میرانشاه را که در مرحله چهاردهم از سن بود با یک عده از امرا و سرداران نامی خویش مثل امیر حاجی بлас و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقوغا و لشکر یانی فراوان مأمور خراسان نمود و ایشان بحدود بلخ و اندخود و شپرغان آمده ایام زمستان را در جنوب شط جیحون گذراندند. پیر محمد کرت حکمران سرخس باستقبال میرانشاه شتافته نسبت به پسر تیمور اظهار اطاعت و انقياد نمود ولی ملک غیاث الدین برخلاف اعتنائی به شأن او نکرد و در صدد تهیه سپاه و جلوگیری از لشکر یان تیموری برآمد.

از لشکر یان پادشاه کرت عده‌ای چنانکه سابقاً گفتیم در این تاریخ در حدود نیشابور بودند. امیرتیمور برای آنکه ایشان بملک غیاث الدین ملحق نشوند ابتدا از مرغاب گذشته بسمت نیشابور رفت و لشکر یان کرت را متفرق ساخته در ذی الحجه ۷۸۲ آن ناحیه را مسخر خود کرد و از راه خوف و کوسویه (در جنوب خوف) و تایباد (سرراه خوف به فوشنج) متوجه هرات شد.

«امیرتیمور از کوسویه بقريه تایباد که مسکن مولاناء اعظم امجد اکرم سلطان الظریقه بر هان الحقيقة مولانا زين الملة والدين ابو بکر التایبادی تغمده الله بر حمته بود رسید و کسی را فرمود که بادب پیش مولانا رفته گوید که امیر اینجا رسیده شما را بزر یارت ایشان می باید رفت. مولانا فرمود که مرا با امیر مهمی نیست. حضرت صاحبقران این سخن شنیده في الحال متوجه و شاق مولانا شد و آن حضرت می فرموده اند که مرا در زمان حکومت باهر کس از گوشه نشینان ملاقات افتاد آن کس را وهمی از من در خاطر آمد مگر مولانا زین الدین ابابکر که آن

معنی از خود در یافتم. مردی حقانی بود و از دنیا و اصحاب آن اعراض کرده آن حضرت را نصیحت فرمود و در اثناء سخن حضرت صاحبقران جناب مولانا را گفت چرا ملک خود را نصیحت نمیکنی خمر می خورد و بملاهی و مناهی مشغول میشود. مولانا فرمود که با او گفتم نشنود حق تعالی شما را برایشان گماشت باشما میگوییم اگر نشنوید دیگری را برشما گمارد. آن حضرت رقت نموده و مولانا را وداع کرده متوجه شهر هرات شد».

(از مطلع التسالین و قابع سال ۷۸۲)

امیرتیمور در نیمة ذی الحجۃ ۷۸۲ بقصبة فوشنج (پوشنگ) که غور یان امروزی در محل خرابه‌های آن ساخته شده رسید و پس از یک هفته محاصره و مقاتله حصار فوشنج را تسخیر نمود و حکم داد که آنجا را ویران کردند و فوشنج از تاریخ ۷۸۳ بعد بتدریج از میان رفت و بعدها غور یان در محل قدیم آن ساخته شد.

ملک غیاث الدین در هرات متحصن گشت و اسکندر شیخی نیز پیش او بود و نظر بغروری که نسبت بپایداری اهالی هرات در دفاع پیدا کرده بود از اظهار اطاعت نسبت با امیرتیمور سر پیچید. امیرتیمور پس از سه چهار روز حمله، برباروی شهر در حصار هرات رخنه کرد و ملک غیاث الدین و اسکندر شیخی با آنکه مردانه جنگیدند چون دیدند از عهده تیمور برنمی آیند درخواست صلح نمودند و در محرم ۷۸۳ بخدمت امیر گورکانی رسیدند. امیر تیمور هردو را اغفو کرد و باحترام تمام پذیرفت سپس حصار شهر را منهدم ساخت و خزانی ملوک کرت را متصرف شد و دروازه آهنین هرات را که بالقاب ملوک کرت منقول بود کنده با جماعتی از نامیان شهر به کش فرستاد.

بعداز استیلا بر کرسی سلطنت آل کرت امیر تیمور عازم نیشابور و سبزوار شد و در خراسان علی بیک جونی قربانی ترکمان و خواجه علی مؤید سربداری بخدمت او آمدند. تیمور از آنجا به اسفراین رفت و قلعه شهر را از تصرف عمال امیرولی بیرون آورد و رسولی بمانندران پیش امیرولی فرستاد و او را بقبول اطاعت خود خواند. امیرولی رسول تیمور را اکرام کرد و وعده داد که خود بخدمت امیر برسد. امیر تیمور هم امرای خراسان را مخصوص نموده برای گذراندن زمستان بحدود بخارا برگشت.

لشکر کشی دوم تیمور بخراسان (۷۸۴-۷۸۵)

در موقعی که امیر تیمور زمستان را بقلاق در حدود بخارا میگذراند کسان خواجه علی سربداری پیش او آمدند و خبر آوردن که علی بیک جونی قربانی و امیرولی که هردو نسبت به تیمور سرتسلیم فرود آورده بودند اتفاق کرده و در صدد تصرف سبزوارند و خواجه علی بخواهر تیمور متوجه شده از او استدعا کرده بود که برادر را بیاری سربداران وادارد. امیر تیمور بدرخواست خواجه علی در آخر زمستان ۷۸۴ از بخارا عازم خراسان شد و علی بیک جونی قربانی را باطاعت خواند ولی او به پیغام امیر تیمور اعتنا نکرد. تیمور هم غفله بحصار کلات حمله برد و پس از مدتی کوشش برآنجا دست یافت و علی بیک تسليم شد. امیر تیمور حصار قهقهه را در مقابل کلات تعمیر نمود و بکوتوالی سپرده بطرف ترشیز حرکت نمود و قلعه آن شهر را هم که یکی از عمال ملک غیاث الدین کرت در تصرف داشت مسخر ساخت و تسخیر این قلعه بوساطت ملک غیاث الدین که خود در رکاب تیمور بود صورت گرفت. و در همین محل بود که مراسله‌ای از شاه شجاع دایر بر را گذاری اولاد خود به تیمور با ورسید و تیمور هم

جوابی لایق بشاه شجاع داده از او خواست که یکی از شاهزاده خانمهای خاندان مظفری را بعقد ازدواج پیرمحمد پسر امیرزاده جهانگیر درآورد.

بعد از فتح ترشیز امیرتیمور در همین سال ۷۸۴ بتنبیه امیرولی عازم مازندران شد و تا حدود اشرف حالیه پیش راند. امیرولی که تاب مقاومت نداشت هدایائی نزد تیمور فرستاد و امان خواست و وعده داد که اگر تیمور مراجعت کند سال بعد شخصاً بخدمت او برسد. تیمور هم رضا داده بخراسان برگشت و در آنجا امرداد که علی بیک جونی قربانی وایل او را از خراسان کوچانده بحوالی سمرقند و تاشکند ببرند ولی ملک غیاث الدین کرت و برادر او ملک محمد و پسرش پیرمحمد را نزد خودنگاه داشت و پس از مراجعت بسمرقند جمیع ایشان را محبوس ساخت.

در سال ۷۸۵ اهالی هرات بتحریک بعضی از شاهزادگان خاندان کرت شور یدند و دست به کشتار اتباع تیمور که مقیم آن شهر بودند گذاشتند. چون این خبر به میرانشاه که در مرغاب^۷ بود رسید امیرسیف الدین و امیرآقبوغا را بسرکوبی سورشیان فرستاد و خود نیز پس از مستحضر کردن پدر بهرات تاخت. لشکر یان میرانشاهی بقتل مردم هرات مشغول شدند و جمعی بسیار از ایشان را کشتند و از سرهای ایشان کله مناره‌ها ساختند. امیرتیمور نیز از شنیدن این خبر خشممناک شده ملک غیاث الدین و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیرشوری و علی بیک جونی قربانی را که در سمرقند محبوس بودند همگی را کشت و در پائیز ۷۸۵ بطرف هرات حرکت کرد.

[۷- مرغاب: نهری است به مردوشاجان (از منتهی الارب) رودخانه‌ای است که از پهلوی شهر مرو (مردوشاجان) می‌گذرد و آن را مرور و (مروالرود) نیز گویند یعنی رودخانه مرو (از برهان) (از انجمان آرا) (از آندراج) به نقل از لغت نامه دهخدا].

امیر تیمور پس از رسیدن به رات بار دیگر بقتل مردم و مصادره اموال ایشان پرداخت و پس از آنکه خشمیش از این رهگذر اندکی تسکین یافت بسر کوبی حکمران یاغی اسفزار عازم شد و آن شهر را زیر روز بر کرد و چون از مردم سیستان که او را سابقاً مجروح و ناقص الاعضا کرده بودند کینه‌ای در دل داشت بخيال تسخیر آن سرزمین از اسفزار راه سیستان پیش گرفت. در فراه^۸ امیر آن ناحیه ملک جلال الدین باطاعت سرفروش آورد و قلعه اقامتگاه خود را تسليم تیمور کرد ولی بقیه مردم سیستان زیر بار فرمان قهرمان گور کانی نرفتند و بمدافعته و مقاتله پرداختند. امیر تیمور دچار کشمکشی سخت شد و در ضمن زدو خورد اسبیش نیز تیر خورد ولی عاقبت غلبه کرد و ملک قطب الدین پادشاه نیمروز بعذرخواهی پیش او آمد و تیمور او را بخشد. [مردم] سیستان بار دیگر شورش کردند و قریب ۳۰۰۰ نفر از ایشان لشکر یان تیمور را در میان گرفتند. تیمور این بار حصار شهر سیستان را گرفت و بقتل عام مردم پرداخت و شهر را بیاد تاراج داد. و چون سیستان مسخر او شد بولایت بُست و گرمییرفت و تا قندهار را تحت امر خود آورد و از جانب خویش برجمیع بلاد آن نواحی حکام و داروغه‌ها گماشته در بهار سال ۷۸۵ بسم رقند برگشت.

[۸- فراه: کوهی است در سیستان و نیز نام روای است که از آن جاری می‌گردد (ناظم الاطباء) و نیز شهری است نزدیک به سبزار هرات (از آن دراج) (از آن جمن آرا) به نقل از لغت نامه دهخدا].

تسخیر استرآباد و مازندران (۷۸۷-۷۸۶)

مازندران که از بدو ظهور اسلام در دست طبقات چند از خاندانهای قدیم ایران بود و عمال و حکام خلفا هم گاهگاهی برآن ناحیه تسلطی پیدا میکردند و بهمان گرفتن خراج و اطاعت اسمی از ملوک طبرستان قناعت داشتند، در ایام استیلای مغول نیز چنانکه باید مسخر ایشان نشد و از این ملوک طبقه‌ای که به طبقه سوم ملوک باوند موسومند در سال ۶۳۵ بعد بر مازندران حکومت یافته بودند و ایشان تا ابتدای سال ۷۵۰ یعنی مدت یک قرن و نیم مازندران را تحت امر خود داشتند و غالب ایام ایشان بمنازعات داخلی و کشمکش با سایر امرای مازندران می‌گذشت. یکی از مشهورترین امرای این طبقه فخرالدوله حسن (۷۳۴-۷۵۰) است که با جلالالدوله اسکندر (۷۴۴-۷۶۱) از ملوک گاوباره از استنداران یعنی حکام ولایات رستمدار و رویان^۹ معاصر بوده و امیر مسعود سربداری در عهد این دو امیر بمازندران تاخته است.^{۱۰}

فخرالدوله حسن باوندی که آخرین پادشاه این طبقه است خواهر کوتوال قلعه لارجان (لاریجان) یعنی خواهر افراسیاب چلاوی را بزوجیت گرفت و افراسیاب برادر این وصیلت صاحب قدرت و نفوذ شده در محرم سال ۷۵۰ فخرالدوله حسن را کشت و سلسله امرای باوند بقتل او انقضاض یافت و طایفه امرای چلاوی بر روی کار آمدند.

۹ - رستمدار و رویان دو ولایت بوده‌اند مابین تنکابن حالیه و کوههای البرز از حد ولایت قزوین تا آمل در محل دو ولایت نور و کجورحالیه، قسمت غربی را رویان و قسمت شرقی را رستمدار میگفتند و حصار کجور جزو رستمدار بود. سلسله‌های جنوبی این دو ولایت یعنی قزل کوه و نور کوه حالیه را هم بهمین مناسبت رویان کوه و رستمدار کوه میخوانندند.

۱۰ - رجوع کنید. بجلد اول ص ۴۷۱-۴۷۲.

در ایام خروج افراسیاب چلاوی یکی از سادات حسینی بنام سید قوام‌الدین که از فرزندان سید علی مرعش از احفاد حضرت امام زین‌العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) بود در مازندران مورد احترام عامه قرار گرفته و جماعتی مربی، اورا بمرشدی و پیشوائی خود اختیار کرده بودند.

افراسیاب چلاوی نیز خود را در حلقة مریدان سید قوام‌الدین مرعشی کشید تا حرکت زشتی که در ارتکاب قتل فخرالدوله حسن از او سرزده بود فراموش شود و بقدرتی در اظههار ارادت نسبت بسید قوام‌الدین مرعشی غلو کرد که اورا شیخی لقب دادند.

زمان ارادت افراسیاب چلاوی نسبت بسید قوام‌الدین چندان طولی نکشید چه کمی بعد افراسیاب، سید قوام‌الدین را بتوسط فقهای مازندران مورد آزار قرار داد و محبوس ساخت. از قضا پسر او در همین هنگام بدرد قولنج مرد و افراسیاب سید قوام‌الدین را رها کرد و این معنی کاملاً بمنفعت سید تمام شده روز بروز برایمان عامه نسبت با و بر عدد پیروان او افزوده گشت تا آنجا که افراسیاب از کثرت یاران او در وحشت افتاد و در صدد دفع او برآمد ولی در ضمن چنگ با مریدان سید قوام‌الدین بقتل رسید (۷۶۰) و اسکندر شیخی که سابقاً در وقایع تیمور و ملک غیاث‌الدین باحوال او اشاره کردیم پسر همین افراسیاب چلاوی شیخی بود که بعد از قتل پدر از مازندران گریخت و بخدمت ملک غیاث‌الدین کرت راه یافت و تا واقعه فتح هرات بدست تیمور پیش او بود و بعد از ملتزمین رکاب امیر گورکانی گردید.

سید قوام‌الدین مرعشی بعد از قتل افراسیاب چلاوی با مریدان خود به آمل ورود کرد و خود حکمران مازندران شد و سلسله‌ای تشکیل داد که به سلسله سادات علویه قوامیه معروفند. پسران سید قوام‌الدین از سال ۷۶۰ تا سال ۷۸۱ که سال فوت او است. بتدریج ساری و

قسمتی از گیلان و فیروزکوه و رستمدار و کلارستاق را باقلای نور و کجور گرفتند حتی هزارجریب و قزوین را نیز مطیع خود ساختند و باین ترتیب مقارن ایامی که امیرتیمور عازم لشکرکشی اول خود بخراسان بود سراسر این نواحی را تحت امر خویش آوردند.

سید قوام الدین چهارده پسر داشت و او حکومت ولایاتی را که مسخر شده بود میان ایشان تقسیم کرد و از ایشان مهمتر از همه سید کمال الدین بود که حکومت ساری و ولایت عهد پدر را داشت و بیشتر فتوحات نیز بر دست او میسر شد.

سید کمال الدین بعد از فوت پدر بخيال تعرض بولايت استراباد و جرجان که تحت حکومت امیرولی بود لشکر با آن حدود کشید و در حدود تمیشه (اشرف حالیه) در سال ۷۸۲ بین لشکر یان امیرولی و سید کمال الدین قوامی جنگ درگرفت و قوامیان غالب گشته با استراباد ریختند و امیرولی بخراسان گریخت.

در کرت دوم که امیرتیمور بدعوت خواجه علی سربداری بخراسان آمد امیراسکندر شیخی که دراردوی او بود نظر به کینه ای که نسبت بسادات قوامی داشت و پدرش بدست سید قوام الدین گشته شده بود او را بفتح مازندران تحریک نمود. سادات قوامی چون از نهضت امیرتیمور بطرف جرجان و مازندران اطلاع یافتند با امیرولی دشمن سابق خود که بر تیمور عاصی بود صلح کرده استراباد را با واگذاشتند و بمانزدран برگشتند.

سابقاً گفته شد که امیرولی در نهضت اول امیرتیمور بسمت جرجان وعده کرده بود که اگر تیمور بجرجان حمله نبرد و مراجعت کند او خود بخدمت تیمور بیاید و فرمان او را گردان نهد. چون امیرولی بعد خود وفا نکرد امیرتیمور هم برای تنبیه او و لشکرکشی

بمازندران در سال ۷۸۶ از ماوراء التهر بخراسان حرکت کرد و از معبر ترمذ گذشته ببلخ وارد شد و در آنجا فرستاد گان شاه شجاع مظفری دختر سلطان او یس بن شاه شجاع را که نامزد پیرزاده محمد پسر امیرزاده جهانگیر شده بود بخدمت تیمور آوردند و مراسم عروسی نواده شاه شجاع و نواده تیمور در آن شهر در حضور امیرگور کانی بعمل آمد. سپس امیرتیمور از راه مرغاب و سرخس و نسا^{۱۱} بولایت دهستان^{۱۲} رسید و از رود گرگان گذشته در سر زمین کبود جامه (حوالی اشرف حالیه) اردو زد.

جنگ مابین سپاهیان تیمور و امیرولی هرجنگل‌های کبود جامه در گرفت و قریب بیست روز دوام داشت. عاقبت امیرولی و لشکر یان استرآبادی و مازندرانی او اگرچه رشادت بسیار کردند ولی تاب حمله سپاهیان تیمور و میرانشاه را نیاورده گریختند و امیرولی به ری فراری شد. امیرتیمور ولایت جرجان را به لقمان پسر طغای تیمور واگذاشت^{۱۳} و پس از آنکه مازندران را بجماعتی از سپاهیان و سرداران خود سپرد به ری آمد و امیرولی که قدرت مقابلي با او را نداشت به رستمدار گریخت.

امیرتیمور زمستان را در ری ماند و در بهار سال ۷۸۶ چون شنید که سلطان احمد جلایر قلعه سلطانیه را مستحکم کرده و آقوقا پسر خود را برآنجا فرماندهی داده است عازم سلطانیه شد ولی قبل از آنکه سپاهیان تیموری بسلطانیه برسند امرای سلطان احمد، آقوقا را

[۱۱] - نسا: شهری است از خراسان نزدیک سرخس و ابیورد... (از فرهنگ نظام به نقل از سراج) بین آن و سرخس دور و بین آن و مروه پنج روز و بین آن و ابیوردیک روز و تا نیشابور برشش یا هفت روز راه است و... (از معجم البلدان) به نقل از لغت نامه دهدزا.

[۱۲] - دهستان: نام شهرگی است که اکنون استرآباد گویند از حدود گرگان تا خوارزم (انجمن آرا) (آندراج) به نقل از لغت نامه دهدزا.

[۱۳] - رجوع کنید به جلد اول ص ۴۷۷ - ۴۷۸.

برداشته راه تبر یز پیش گرفتند و پیش قراولان تیموری سلطانیه را در اوخر سال ۷۸۶ تصرف کردند و تیمور نیز در اوایل ۷۸۷ بآنجا آمد و کسی را بشیراز فرستاد و عادل آقا را که در آن شهر اقامت داشت بخدمت خواست و سلطانیه را که او سابقاً در تصرف خود آورده و سلطان احمد جلایر ازاو گرفته بود^{۱۴} مجدداً با و اگذشت و محمد سلطان شاه از امرای کرت را که در رکاب او بود شریک عادل آقا قرار داده بتعقیب امیرویی داخل ولايت رستمدار شد.

امیرویی از رستمدار بگیلان و از آنجا باذر بایجان گریخت و امیر تیمور از تعقیب او صرف نظر کرده بآمل و ساری آمد و در این دو شهر سادات قوامی سید کمال الدین و سید رضی الدین پسران سید قوام الدین بخدمت او شتافتند. امیر تیمور ایشان را احترام کرد و ولایات مازندران را کما کان تحت حکومت ایشان گذاشته بسم رقند برگشت و تمام تابستان سال ۷۸۷ را در سمرقند و زمستان آنرا در بخارا بسر برد...

[پایان نسخه]

فهرست‌ها

فهرست نامهای اشخاص

سلطان اویس جلایر	۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴	
	۷۲	
امیر ایکوتیمور	۴۱، ۴۶	
ب - پ		
باتوبن جوجی	۵۹	
ملک باقر کرت	۱۳	
باگرات (بقراط)	۴۰	
امیر بازیزید جلایر	۱۸-۲۴	
براقخان	۱۶-۱۹	
امیر برگل (جد تیمور)	۲۰	
امیر بولاجی	۵۷	
بهرام جلایر	۳۶	
بیان تیمور آقبوغا	۴۴	
امیر بیان سلدوز	۱۸-۲۴	
بیان قلی	۱۷، ۱۸، ۲۱	
بیرام خواجه	۱۱	
پیر محمد تیموری	۴۲، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۶۴	
	۷۲، ۶۷	
پیغمحمد کرت	۶۴	
ت		
امیر ترغای (پدر تیمور)	۲۰	
ترمیث بین خان	۱۷، ۳۶	

الف

امیر آقبوغا	۴۷، ۶۳، ۶۷، ۷۲
اباقاخان	۱۷
شیخ ابراهیم (پادشاه شروان)	۴۰
ابن عربشاه	۲۶، ۲۲
سلطان ابواسحق	۵۵
مولانا ابوبکر تایبادی	۶۴
ابوسعیدخان بھادر	۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۰
ابونصر فارابی	۶۰
ابویزید (از آل مظفر)	۱۲
سلطان احمد جلایر	۱۲، ۱۵، ۳۷، ۳۹
	۷۲، ۷۳
سلطان احمد مظفری	۱۲
ارغونشاه	۲۴
اسکندر	۳۴
امیر اسکندر شیخی	۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۵
خواجه امام الدین واعظ	۴۴
اوروس خان	۵۹، ۶۰
اوگنای	۱۶، ۳۲، ۱۷
اولجای ترکان آغا	۳۰، ۲۳
امیر اولجایتو پردی	۳۵
اولجایتو (اولجای) بوغای سلدوز	۱۸
	۲۲

فهرست نامهای اشخاص

خ

- خان سعید ۳۵
- امیر خدا ایداد ۵۸، ۵۷
- خضر (پسر تغلق تمور) ۵۸، ۵۷
- امیر خضر پسوردی ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۳۶، ۴۳
- خیلیل سلطان ۵۲

د

- دارا ۳۴
- دانشمند چه ۳۲، ۱۷
- دیبر سیاقی (دکتر محمد) ۱۸
- دلشاد آغا ۳۶

ر-ز

- سید رضی الدین قوامی ۷۳
- درویش رکن الدین ۶۳، ۶۲
- زنده حشم ۶۱، ۵۱، ۳۶
- امام زین العابدین (ع) ۲۰
- سلطان زین العابدین مظفری ۴۲، ۱۲

۴۵

س

- امیر ساربوغا ۵۸
- امیر ستلش ۶۱
- سرای ملک خاتم ۳۵
- سعد الدین تقیازانی ۵۳
- امیر سلدوز ۳۶
- امیر سنتای ۳۹، ۳۷
- سونج قتلق آغا ۵۳، ۳۶
- امیر سیف الدین ۶۷
- سیبور غتمش ۵۱، ۴۷، ۳۲

- تغلق تمور ۲۲، ۱۹
- توقتمش خان ۴۸-۴۵، ۴۱، ۳۹-۳۷
- نوقتمش ۶۰، ۵۹
- امیر قولک ۵۲
- تیمور گورکانی (امیر) ۱۲، ۱۱، ۱۰
- تیمور شاه ۱۸
- تیمور ملک (ولد اوروس خان) ۶۰

ج - ج

- امیر جاکو ۳۶
- جنای ۶۰، ۲۰، ۱۶
- جلال الدوله اسکندر ۶۹
- ملک جلال الدین (امیر فراه) ۶۸
- جوچی ۵۱
- جهانگیر (پسر امیر تیمور) ۵۲، ۵۱
- جهان ملک ۳۵
- چنگیز ۲۰

ح

- حاجی بیک جونی قربانی ۴۷
- امیر حاجی برلاس ۶۴، ۲۴-۲۱، ۱۸
- امیر حاجی سیف الدین ۶۴
- شیخ حسن جوری ۶۲
- امیر حسین (پسر امیر مسلمی) ۱۸
- امیر حسین (نواده امیر قزغن) ۲۱، ۱۹
- سلطان حسین جلایر ۱۲، ۱۱
- حسین صوفی ۵۲، ۵۱
- امیر حسین قزغنی ۳۶-۲۲-۲۵، ۲۲، ۱۹
- ملک حسین کرت ۶۱، ۳۱

قزان سلطان خان	۳۶، ۱۷
امیر قزغن	۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۵، ۲۱، ۲۰، ۰۲۲
ملک قطب الدین (پادشاه نیمروز)	۶۸
قطب الدین حیدر ترک	۱۳
قمر الدین دوغلات	۵۹-۵۷، ۴۶
سید قوام الدین مرعشی	۶۲، ۶۰، ۷۰، ۷۱
	۲۳
ک - ل	
کابلشاه	۲۷
کاوس (پادشاه شروان)	۴۰
کریمی (دکتر بهمن)	۳۹
کلاویو	۲۷، ۲۶
سید کمال الدین قوامی	۳۹، ۷۱، ۷۳
کیخسرو ختلانی	۵۲، ۳۵
کیقباد ختلانی	۳۶، ۳۵
لثمان (پسر طغاتیمور)	۷۲
م	
امیر مؤید	۳۵
امیر خواجه محمد اپردى	۶۱
شیخ محمد بیان سلدوز	۵۸، ۵۷
محمد پسر خطای بهادر	۴۳
محمد خواجه	۱۸
محمد سلطان شاه	۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۷۳
امیر مسلمی	۱۸، ۲۳
ملک محمد سرخسی	۵۴
ملک محمد کرت	۵۴، ۵۶، ۶۷
سلطان محمود (پسر کیخسرو ختلانی)	۵۲
سلطان محمود (پسر سیود غتمش)	۴۷

ش - ط

شاه شجاع مظفری	۱۰-۱۲، ۱۳، ۱۵
	۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸
شرف الدین علی بیزدی	۲۶، ۳۶، ۴۱
شیرین بیک آغا	۵۳
طفاتیمور خان	۱۱، ۱۳، ۲۲
طفای ترکان خاتون	۳۶

ع - غ

عادل آقا	۱۱، ۱۲، ۳۷-۴۰، ۶۳، ۷۳
عادل شاه	۵۷، ۱۰۵
عادل ملک	۳۶
امیر عبدالله (پسر امیر قزغن)	۱۸، ۲۱
ملک عزالدین (از امرای لر)	۳۹
شیخ علی بهادر	۲۱
علی بیک جونی قربانی	۲۴، ۲۵، ۶۶، ۶۷
خواجه علی مؤید سربداری	۱۴، ۱۵، ۳۹
	۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۱
سید علی مرعش	۷۰
سلطان عماد الدین احمد	۲۵
عمور شیخ	۴۶، ۳۷، ۵۸
امیر غوری	۶۷
سید غیاث الدین قوامی	۳۹
ملک غیاث الدین کرت	۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵
	۶۰-۶۲، ۶۷، ۷۰

ف - ق

فخر الدوله حسن باوندی	۶۹، ۶۰
فخر الدین رازی	۶۱
امیر قراجانی بولان	۱۶، ۱۸، ۲۰
قرامحمد ترکمان آق قویونلو	۱۱، ۱۳
	۴۲
قرمانی	۲۷

فهرست نامهای اشخاص

اتاپک نصرالدین احمد لر	۱۰	امیر محمود خلخالی ۳۹
شاه نصرالدین یحیی ۲۵		شاه محمود مظفری ۱۰
نوروز سلطان ۳۵		محمود یلواج ۱۷
وجیه الدین مسعود سربداری		مسعودیک (برادر محمود یلواج) ۱۷
امیر ولی ۱۱-۱۲، ۳۷-۴۲، ۳۹-۶۳		امیر مسعود سربداری ۶۹
۷۳-۷۱، ۶۷، ۶۶		ملک معزالدین حسین کرت ۱۵، ۱۳، ۱۲
هاشقی ۳۳		۶۲-۶۰، ۵۴، ۲۵
هوشنگ (پادشاه شروان) ۴۰		شاه منصور مظفری ۶۳، ۴۵، ۱۲
شاه یحیی ۱۱		امیر موسی (حکمران قرشی) ۵۰، ۳۰
شیخ یحیی (حاکم نیشابور) ۶۳		مولانا زاده ۲۹، ۲۸
خواجه یحیی کرامی ۱۳		میرانشاه ۷۲، ۶۴، ۴۶، ۴۲-۳۸
یوسف صوفی ۵۳-۵۱		ن - ۹ - ۵ - ۵
		خواجه نجم الدین علی سربداری ۱۰

فهرست جماعت و قبائل

تاتار ۵۳	آرلات (طایفه) ۶۰
ترکمانان آق قویونلو ۴۲	آق اردو ۵۹
ترکمانان قراقویونلو ۱۱	آل جلایر ۱۰
خانان جفتانی ۱۶	آل کرت ۱۰
خاندان اردا ۵۹	آل مظفر ۱۲، ۱۰
خوارزمشاهیان ۵۱	اپردی (طایفه) ۶۰
سربداران ۱۰، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۶۰، ۶۲	اتاپکان لرستان ۱۰
۶۶	اولوس جنتای ۱۶-۱۹
شروانشاهیان ۴۰	۴۷، ۲۷، ۲۲، ۱۹-۱۶
طفاقیموريه ۱۰، ۱۱، ۱۲	۵۷، ۵۲-۵۰
غزنویان ۴۸	ایل جلایر ۵۹
غوریان ۱۳	ایلخانان ۱۶، ۱۵
	برلاس (طایفه) ۲۲-۲۰، ۱۷

منول	۶۹، ۳۱، ۱۷	فقیرات (قبیله)	۵۱
ملوک باوند	۶۹	گوک اردو	۵۹

فهرست لغات ترکی مغولی

قوریلتا	۶۲، ۵۰، ۳۲، ۱۵	اروغ	۱۰
کبکی	۴۵	اولوس	۲۱، ۱۶، ۱۰
گورکان	۲۳	تفوز	۴۱
هزارجات	۴۲	تواجیان	۲۲
پاسا	۱۶	تومانات	۴۴
یاساقیان	۴۵	چنه	۱۹
براف	۵۶	صدجات	۴۴
برلینغ	۴۷، ۴۴	قاآنی	۱۶
بورت	۱۱	نمای	۳۶

فهرست امکننه

ارمنستان	۴۱، ۴۰
ازبکستان	۲۴
اسپانیا	۲۶
استرآباد	۷۱، ۶۹، ۳۸
اسفراین	۶۶
اسفار	۶۸
اشرف	۶۷
اصفهان	۲۵، ۲۳، ۲۲، ۱۴، ۱۲
افغانستان	۲۲
الجزیره	۱۱
اندخدود	۶۴، ۶۱، ۶۰، ۲۲، ۲۱

الف	
آب خجند	۴۷، ۲۷، ۲۲
آذربایجان	۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۷، ۱۵، ۱۲
آمل	۷۳، ۷۰، ۶۹
آمودریا	۲۴
ایپورد	۷۲، ۶۶، ۲۴
اترار	۶۰، ۵۹
اقل (شط)	۴۸
اران	۲۱
ارزنجان	۴۱

فهرست امکن

- | | |
|--|--|
| تبریز ۱۱-۳۷، ۴۰
تربت حیدریه ۱۳
ترشیز ۶۷، ۶۶
ترکستان ۶۰، ۱۳
ترمذ ۲۳، ۵۰، ۲۷، ۲۲
تفتازان ۵۴
تغلیس ۴۰
تبیشه (اشرف حالیه) ۷۱
تکابن ۶۹
توران ۱۹، ۱۸ | آندیجان ۵۸، ۴۶
اوچان ۳۹، ۳۷
اوچ ۵۷
اورتپه (صحراء) ۴۸
اودگنج ۲۴
اورمیه ۴۲
اوژنند ۴۷، ۴۶
اوینور ۱۶
ایران ۳۸، ۱۸، ۱۷، ۱۴، ۱۲-۱۰
ایران جنوبی ۱۲
ایران شرقی ۱۵، ۱۲
ایران غربی ۱۲
ایران مرکزی ۱۵، ۱۲ |
| ج - ج
جاجرم ۶۳
جرجان ۷۲، ۷۱، ۱۰، ۱۳، ۱۱
جیحون ۶۴، ۳۸، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۳، ۲۲
جیحون علیا ۳۲
چ - چ
چاج ۲۲
چمن سلطانیه ۱۱
چین ۴۶، ۱۹
چیناس ۲۸ | ب - پ
بحر خزر ۵۹
بحیره: خوارزم ۵۹، ۴۶
بخارا ۶۶، ۵۲، ۴۷، ۴۶، ۳۸، ۳۰، ۲۵
بدخشان ۵۷، ۳۲-۲۹، ۲۷، ۲۳، ۱۶
بست ۶۸
بنداد ۳۹-۳۷
بلاد لرنشین ۱۲
بلخ ۳۱، ۲۸، ۲۷، ۲۲، ۲۰، ۱۸، ۱۶
بناکت ۲۲
بیابان قراقوروم ۲۴
پایقاق ۵۷ |
| ح
حصار ارزنجان ۴۱
حصار ارزنة الروم ۴۱
حصار بایزید ۴۱
حصار قارص ۴۰
حصار ققهه ۶۶
حصار هندوان ۳۶، ۳۲
خ
خجند ۳۱، ۲۱، ۱۸
خراسان ۱۳، ۲۲، ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۱۳، ۱۰ و ...
اکثر صفحات | ت
تاشکند ۶۷، ۴۸، ۳۱، ۲۸
تاییاد ۶۴ |

فهرست امکنه

۸۱

ستاق	۵۹	۶۰	خرم آباد	۳۴
سلطانیه	۷۲۰، ۷۲۰، ۳۸، ۳۷، ۱۲، ۱۱		خشت (روز)	۲۲
سلس	۴۲		خلغال	۳۸
سرقند	۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۸	و....اکثر	خواجه ایلقار (قریه)	۲۰
صفحات			خوارزم	۱۶، ۵۳، ۵۱، ۴۷، ۴۶
سنگار	۱۱			۷۲، ۶۲
سیحون	۶۰، ۵۹، ۴۷، ۲۸		خواف	۶۲
سیستان	۶۸، ۲۶، ۲۵		خوزستان	۱۲، ۱۱
ش - ص - ط			خوی	۴۲
شهرغان	۰، ۹۰، ۵۰، ۳۱، ۲۲، ۱۸		خبوه	۵۱، ۳۴
	۶۴، ۶۱			
شروان	۳۱، ۳۰		در بند	۲۱، ۳۸، ۱۶
شط سند	۱۶		درمه گر	۲۷
شوشنر	۴۵		دربیچه وان	۴۲، ۴۱، ۱۱
شیراز	۷۳، ۶۳، ۴۵، ۴۲، ۱۲، ۱۰		دشت قبعاق	۶۰-۵۷، ۴۸، ۴۷، ۳۸
صغرای خوارزم	۲۴		دهستان	۷۲
طبرستان	۶۹، ۱۵			
طوس	۳۷		ر - ز	
طهران آهنگران	۴۳		رستمداد	۷۳-۷۱، ۶۹
ع - غ			رود گران	۷۲
عراق	۱۵، ۱۲، ۱۱		رویان	۶۹
عراق عرب	۱۵			
غزنین	۴۸، ۱۶		دی	۷۲، ۳۸، ۱۱
غوریان	۶۵		زاوه	۶۰، ۱۳
ف			زرنوق	۴۷
فاراب	۶۰		زنجان	۱۱
فارس	۶۲، ۴۶، ۴۲، ۱۵، ۱۲، ۱۱			
فراء	۶۸		س	
فرغانه	۵۲، ۴۶، ۲۸، ۲۲		ساری	۷۳، ۷۱
فوشنج	۶۵، ۶۴		سالی سرای	۳۱
فیروزکوه	۷۱، ۳۹		سبزادره رات	۶۸
			سبزوار	۶۶، ۶۳، ۶۲، ۴۷
			سراب	۳۹
			سرخ	۷۲، ۶۴، ۶۱، ۵۲، ۵۳

گرجستان	۴۰
گرگان	۲۲
گرمود	۳۹
گشتاسفی	۴۰
گلپایگان	۴۲
گوگچه (دریاچه)	۴۱
گیلان	۷۳، ۷۱، ۳۷، ۱۲
	۴
ماخان	۳۱، ۳۰، ۲۶-۲۴
مازندران	۶۷، ۶۶، ۶۳، ۶۲، ۱۲
	۷۳-۶۹
ماوراءالنهر	۲۹-۲۱، ۱۹-۱۳، ۱۰
و.... اکثر صفحات	
محلة سادات اصفهان	۴۴
مرغاب	۷۲، ۶۷، ۶۴
مر و	۵۶، ۲۲، ۱۸
مر و شاهجهان	۶۷، ۲۴
مسجد جامعه کهنہ بلخ	۳۳
مشهد	۲۴
منولستان	۵۹، ۵۷، ۵۰، ۴۷
موش	۱۱
موصل	۱۱
ن - ه - ی	
نجوان	۴۰، ۳۹
نسا	۷۲، ۵۴
نور	۷۹
نورکوه	۶۹
نیشابور	۶۶، ۶۴-۶۲، ۳۹
نیمروز	۶۸

ق	
قرانقو (رود)	۳۹
قرشی	۵۰، ۴۶، ۳۰، ۲۹
قرمهسو (رود)	۴۱
قزلکوه	۶۹
قزوین	۷۱، ۶۹، ۱۱
قلمه آنبعج	۴۱
قلمه بلخ	۳۳
قلمه سلطانی	۳۷
قلمه سلطانیه	۷۲
قلمه کجور	۷۱
قلمه لارجان	۶۹
قلمه نور	۷۱
قلمه هندوان	۳۵، ۳۳، ۳۱
قندز (قندوز)	۳۲، ۳۱، ۱۸
قندوزچه	۴۸
قندھار	۶۸، ۴۸، ۲۵
قوستان	۶۱، ۶۰
ک - گ	
کابل	۴۸
کات	۵۲، ۵۱
کاشر	۵۸، ۵۷، ۵۲، ۴۶، ۲۴، ۱۹، ۱۶
کبود جامه	۷۲
کجور	۶۹
کرمان	۴۵، ۱۵، ۱۲
کشن	۶۰، ۳۲-۲۹، ۲۷، ۲۵-۲۰، ۱۸
کلات	۶۶
کلارستان	۷۱
کوسویه	۶۴

همدان	۴۲، ۳۸	هرات	۶۰، ۳۱، ۱۵، ۱۲، ۱۳
هندوستان	۳۵، ۳۳		۷۰، ۶۸، ۶۷، ۶۵
یزد	۴۵	هزارجریب	۷۱

فهرست کتب

ظفرنامه	۴۷، ۴۵، ۴۱، ۳۶، ۳۵	آتشدراج	۷۲، ۶۸، ۶۷، ۴۶، ۲۳، ۱۳
عجبائب المقدور فی اخبار تیمور	۲۶	اخبار الدول	۲۷
فرهنگ جغرافیائی ایران	۱۱	انجمان آرا	۷۲، ۶۸، ۶۷، ۴۶، ۲۳
فرهنگ معین	۲۲، ۱۱، ۱۰	برهان قاطع	۶۷، ۴۶
فرهنگ نظام	۷۲	تاج العروس	۴۷
قرآن	۳۰	تاریخ مغول	۵۹، ۱۶، ۱۰
لغت نامه دهخدا	۴۱، ۳۹، ۲۴-۲۲، ۱۱	تعریف نامه	۳۳
	۷۲، ۶۸، ۶۷، ۶۰، ۵۹، ۵۱، ۴۷، ۴۶	جهانگشای غرب ایران	۳۹
مناصد الاطلاع	۴۶	جهانگشای جوینی	۶۰
مطلع السعدین	۶۵، ۵۹، ۴۶، ۲۶	حبيب السیر	۳۶، ۲۶، ۱۳
معجم البلدان	۷۲	حدود العالم	۲۲
منتهی الارب	۶۷	دائرۃ المعارف فارسی	۲۴
نظم الاطبا	۶۸، ۱۱	سراج	۷۲
نزهة القلوب	۴۱	سفر نامه ناصر خسرو	۱۸

National Heritage Society Series 151

THE ADVENT OF TAMERLANE

by

Abbas Eqbal Ashtiyani

Edited and annotated

Mir Hashem Mohaddeth

TEHRAN - 1981